



# کتابخانه

شماره اول

این کتاب ماهوار ، ماهی ، ادبی ، اجتماعی ، تاریخی

## ادرس

محل انتشار سال - انجمن ادبی ، برج شالی  
 شماره - ( سرود گلونا )  
 شماره پست برای ( شماره ارسال ) است  
 عنوان انگاری ، - کابل ، احمدی

## اشتراک سالانه

۱۲ اعمالی

۱۴

نیم بوند انگلیسی

راگان

نصف است

کابل

ولایت داخده

خارجی

طلبة معارف وطنی که حاضر نموده های ۳،۲۰۱  
 ناسد و کسانیکه کتب علمی میمانند  
 مایه طلبة معارف وطنی

مهرم ۱۳۵۰ هـ ق = ۱۵ جوزا ۱۴۱۰ ش = ۵ جون ۱۹۳۱ میلاد

برچیده از کتابخانه دیجیتال هندوستان

<http://dli.iiit.ac.in/>

## فهرست مندرجات

نمبره	مضمون	نویسنده	صفحه
: ۱	افتتاحیه و تشکر	غلام جیلانی اعظمی	۱
: ۲	مرام مجله	گویا	۵
: ۳	اهمیت ادبیات	محمد کریم فاحسی راده	۶
: ۴	ادبیات در افغانستان	میر غلام محمد عیار	۱۲
: ۵	نویسندگی	اعظمی	۲۰
: ۶	مرام انجمن و پروگرام آن	انجمن	۲۶
: ۷	هم شاه هم شاعر	سرور گویا	۳۰
: ۸	اتفاق	بسمل	۳۵
: ۹	آندرز بسعراى وطن	مستغنی	۳۶
: ۱۰	اسلوب	هاتم شایق	۳۷
: ۱۱	شهر کابل	عیار	۴۴



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نحمده ونصلی علی سیدنا محمد رسوله الکریم  
وعلی آله واصحابه الطاهیرین

در پایان بدبختی، در خانه دوره منحوس شرارت و خونریزی، در انتهای آن روزهای  
سیاهیکه ابرهای تیره و تاریک جهل اهل باصفای آمال ترقی خواهی و آرزو های  
سعادت پرستی اولاد این خطه را پوشیده بود!

امروز قلوب افسرده مایل است که تجدید انبساط وافکار بزمرد و ملول  
دوباره در فضای با افتخار و آراسته امروزه وطن کسب سرور و حیات نماید!  
امروز خورسندی و انبساط اهالی این کشور طیبی است! زیرا اعم از اینکه  
انسان خوس بختی و امنیت فعلی را احساس می نماید، تصور خاتمه یافتن آن روزهای  
مذات و بد بختی نیز قلب و روح را می بالاند.

آن روزهای تاریک که آرزوها و آمال ملی را بخاک یأس مدفون کردن  
میل داشت! در آن ایام تیره که دیو جهل و اغراض بسریر فرشته دانائی و تمدن  
حکمرانی داشته و روح معارف و تجدد را خفه و نوامیس علمی و اخلاقی را آزرده  
بود! هنگامیکه دست های خض آلود از آستین توده جهل بر آمده قم و افکار  
وطن خواهانها را شکسته و اقدامات و عملیات سعادت جویانه را معطل و می خواست  
کشور آزاد و آسوده افغان دلاور را باز بجهت اغراض و منکوب ساخت و تاز مبنی  
ار ارازل و او بانش قرار دهد.

مخصوصاً در نزدیک ترین اوقاتی که اولاد باتربیه و علمای معروفه، اشخاص  
محبوب این ملت بایک جهان یأس و نا امیدی رو برو عازم بودند صیحه آسمان  
با صفا و هوای روح فزا و خاک عنبر آسما و وطن مأ لوف و محبوب را یا اشل ریزی  
و قلوب مجروح و داح کرده و گمنام و آواره خاک های غربت و بادیه های

مذات شوند .

در همان موقع و همان زمان که رشته های امید از هر طرفی مقلوع و اشعه آخرین آوزو از افق آمال و انتظار همه افول نموده بود ؛ دفتماً فضل پیکران و رحمت بی پایان خداوندی شامل حال این ملت شده و یکی از فرزندان نجیب این ملت یعنی اعلیحضرت غازی محمدنادر شاه نامدار بسروقت مملکت خود رسیده و آنچه عوامل بدبختی را دفع و خطرات مدهشده حیاتی را ازین خلك بکلی رفع نمود .

این روز خوش یا این صبح امید پایان و نتیجه آنسب مدهش و تاریکی است صبحه تصور آن قلب انسان را می لرزاند . گرچه از طلوع این صبح سعادت یکسال و نپس است که میگذرد ولی ما آنرا بیش از لحظه تصور کرده نمیتوانیم . در طول این یکسال و نیم نجات دهنده شریف و ناجدار غمخوار ما اعلیحضرت « محمد نادر شاه غازی » با همان عزم و اراده قوی و فعالیت خسته گمی نا پذیر مثل زحمات اوایل نجات وطن تا حالا باصلاح خسارات وارده کوشیده قلوب زخمی این ملت را مرهم داری و جسد بیچاره مملکت را پرستاری میفرمایند .

در طول این یکسال و نیم طوریکه دیگر خرابی ها ترمیم و شکسته گمی ها درست و تنظیم شده است دوائر عالیة ما هم مالک جان تازه و رونق دوباره شده ، بلکه درین تجدید صحت مکروب های فساد و عوامل مضرت گذشته را نیز از وجودشان تبعید کرده و بایک پیکر جوان و سالم و روح جدی و فعال دوباره در ساحه وطن قامت افراشته اند .

مخصوصاً وزارت معارف ما که باوجود اختناق و ضعف شدید گذشته امروز در ردیف همقطاران خویش خوب تر نایل این صحت شده و با قدم های جدی و معقول بمقصد افاده اولاد این ملت روان گردیده و میل دارد هرچه زودتری که ممکن شود تلافی مافات و جیره خسارات اوقات تعطیل گذشته نماید .

لهذا بمکافات این مساعی عرفان پروری اولیای معارف وطن ، بافتخار نزول سعادت دوباره علم و فضل ، بقدر شناسی علماء و مربیان سعادت اولاد افغانستان

با معاوضه و تلافی اوقات قیمدار تربیه و تحصیل گذشته که آن در آتش جهل و شرارت سوخته بود حضور اعلیحضرت مربی دانش و ترقی افغانستان « انجمن ادبی » و مجله « کابل » را درین موقع تأسیس و هدیه اولاد عرفان پرست وطن خود میفرمایند .

انجمن ادبی و مجله « کابل » عطایه نخبستی است که از حضور پادشاه معارف پرور خود در محیط عرفانی افغانستان امروز قدم بهرصه وجود گذاشته و عواطف و آمال معارف پروری و ترقی آتیه معارف وطن را بعموم مزده و تبشیر می نماید . گرچه فعلاً بتعهد همسدردی و خدمت کردن معارف وطن اداره این مجله و انجمن مفوض باین مخاصین و طرفداران سعادت و معارف مملکت فرموده شده است که این اعضا از نقطه اهمیت و خدمتگذاری بیک انجمن ادبی و یک دایره مهم عرفانی شاید - مقدوری بسزا نداشته باشند ولی از آنجا که اعضای حاضره روحاً علاقه مند بمعارف وطن خود بوده و آرزو دارند پست ترین شغلی را باین شعبه مهم مملکتی دارا باشند البته خدمتگذاری خود شان را درین انجمن بمسرت و تمام مساعی و افتخار حاضر بوده و ابراز خواهند نمود . خاصتاً نظهار اعتماد و رضایت وزارت جایله معارف و توجه و مراسم بیگرانه اعلیحضرت غازی بیشتر موجب قوت قلب و مسرت خاطر واقع شده و این اعضا را بقبول و تمکین این شغل بزرگ جرئت بخشیده است .

هرچند شان باذ و موضوع نفیس ادبیات عالی تر از قدرت فکر و ایافت اسای موجوده است که ادعای اداره و انجام آن کرده شود ولی چون ما از پرورش و توجه مخصوص اعلیحضرت معارف پرور خویش امیدوار و از مساعدت و همراهی وزارت جایله معارف و اهل فضل و کمال مملکت خود انتظار داریم که از منوع کمک و همراهی نسبت باین انجمن خود داری نخواهند فرمود لهذا با این معاذیر بایفای این خدمت منہمک خواهیم شد .

عجالتاً این انجمن بمطالب و مشاغل مقدماتی خود پرداخته فقط در اثر

احساسات و نيات خالصانه بعضی هديه های ناقابلی را بعنوان معارف دوستی ماه یکبار بوسیله این مجله به پیشگاه نظر قارئین عرض و تقدیم خواهد نمود .

ضمناً انجمن ادبی کابل از دوستان و معارف انتظار دارد که نظر بمقصد اساسی این انجمن که جزو پروگرام آن بوده و در قسمت ما بعد مسطور گردیده است روح ادبیات وطن را شاد فرموده و در بعضی مواردیکه انجمن لازم دارد مساعدت و همدردی خود شان را مضایقه نفرمایند .

در پایان این آرزو تشکرات مخصوصی بمحضور اعلیحضرت اقدس تقدیم داشته

باینوسیله معروض می شود که اعلیحضرتنا املت افغانستان در مقابل زحمات و خدمات باقیمت و مساعی و مجهودات ذی شرافت شما دیون ابدی است ، تشکرات و سپاس گذاری را که نسبت بحقوق بزرگ و شان واجب الاحترام شما لازم است تا هنوز بتادیه آن اولاد این ملت مقتدر نگشته زیرا ملل و اقوام مبتدی در همه جای دنیا و در هر زمانه قیمت قائدین و نوابغ خود را در عین حال بطور فراخور شان و مقام عالی و محبوب آنها نشناخته اند ؛ ولی این ملت شریف صادق اگر زبانی برای اظهار تشکر نداشته باشند قلب صفا و صادق دارند که اعلیحضرت شما را در آن منزل و مقامی باشد .

اعلیحضرت غازی اگرچه ما میدانیم و بمخصلت نجیب و فطرت شریف شما آشنایم که در برابر همه گونه خدمات و طپیدنهای وطن خواهانه و اقدامات بجدانه که از عهد اولین شامل شدن بشغل رسمی مملکت تا موقع زمامداری والی وقت حاضر برای این جامعه و این خاک ابراز فرموده اید ؛ امیدتلافی و خواهش مکافات از اهالی این کشور ندارید و فقط مسرت و افتخار وجدانی و راحت ضمیر منیر اعلیحضرت خود را مکافات خود قرار داده اید ولی هستند اولاد قدر شناس شما که احسان و صراحم را فراموش نکرده و آنرا بیادگار قدر شناسی شما باخلاف و اولاد آتیه این جامعه برسانند ؛ کار کنان این انجمن که حیات یافته دست حق پرست اعلیحضرت شماست ؛ بهترین ادعیه و تشکرات خالصانه را تقدیم

حضور ملوکانه داشته از خدای متعال برای خود استدعای توفیق می نمایند که موافق و آراسته بشؤون و شرافت دینیه و احترام داشتن بشریعت مقدسه اسلامیه نظر بآرزو و نیات معارف خواهانه اعلیحضرت قازی و مفاد اولاد وطن خدمتی که خوب تر و شایسته است آنرا بیایان برسانند . و من الله التوفیق .

بقلم یکی از اعضای انجمن « غ ج اعظمی »

## مرام مجله

انجمن ادبی کابل که آرزوی یگانه و نقطه هدف مقصودش تنها اصلاح و توحید سبک ادبیات وطن و اتخاذ اسلوب نفیس و آسان است لهذا در حدود این مقصد نشر یک مجله را هم بنام کابل لازم دانسته ، اعضای انجمن ادبی میل دارند نظر بانتظار دوستان معارف وطن قبل از شروع بوطنایف اساسی ، نگار شانی حاوی از احساسات و افکار اصلاح جویانه و نمونه از مطالب مفیده صرفان خواهانه خود را بوسیله این مجله هدیه حضور هموطنان نماید .

مجله کابل که بار اول است باین مقصد در محیط عرفانی وطن در سایه توجهات پادشاه معارف پرور خویش اعلیحضرت محمدنادرشاه افغانستان حیات یافته و از طرف این انجمن به عرض نمایش و مطالعه میرسد امید داریم بتواند بهترین آرزوها و نیات اصلاح خواهی و وطن دوستی را ترجان شده و نمونه های بهترین اعمال و افکار خدمتگذاری این انجمن را بچشمور قارئین محترم ترجانی نماید .

مجله کابل ، بمقصد قدر شناسی از اهل قلم ، فضلا ، معارف ، و برجسته گان ملت خود و به افتخار آثار نفیس شان صفحات خود را زینت داده و تذکاری از آنها خواهد نمود .

مجله « کابل » بغرض وحدت سبک نویسندگی و اسلوب تازه ادبیات امروزه نمونه های کوچکی باولاد نوقلم و محصلین مکاتب وطن خود هدیه خواهد نمود .  
مجله « کابل » آمال و نظریات انجمن ادبی را در اطراف زبان و لغات و سبک اشعار و تحریرات فعلی بمقصد اصلاح و ترقی به پیشگاه نظر فضلا و ادبای محترم وطن عرض و مساعدت فکری و قلمی آنها را باین موضوع باب و استماع خواهد نمود .

در پایان این آرزوها کار گنان مجله توفیق بگانه خداوندی را شامل حل خود خواسته مستد عیند که این مجله کوچک بتواند موافق باآمال و نیای که مادر نظر داریم موافق شده و طرف میل و محبت هموطنان عزیز خود واقع شود .

## اهمیت ادبیات و موقع آن در مملکت

از آنجائیکه بشر طبعاً اجتماعی بوده ، زیستن بصورت اجتماع مجبور است در عین حال حیات اجتماعی او موقوف و مربوط به تساند و تعاون است ، که میشود از آن صرف نظر نمود ؛ چه بشر بیچاره در مبارزه حیات برای تکمیل نواقص و رفع احتیاجات مادی و معنوی خویش بمشکلات و موانعی ر میخورد که بدون استمداد از سر پنجه توانا و با اقتدار تساند و تعاون ممکن نیست به پیش بردن کوچکترین احتیاجات ضروریه خود نائل گردد .

زیرا : در صورت عدم رعایت از آن بشر مدنی امروز مجبور میشود ، که عود و ولتوی بدون ملجأ و ماوای مانند بهائم و حیوانات وحشی در جنگلهای پراقت ، بیابانهای وحشت افزا ، در دامان جبال مهیب و نزوی یانه به چویدن مراحل زندگانی بدرجات پستر از دوره های تیره و تاریک دوره سنگ امرار حیات بنمایند .

و در سایه راحت بخش تساند و تعاون است که از احتیاجات ضروریه بشری



گرفته تاخواهشات غیر محدود مدنیة آن که تعدادش از صدها چیز تجاوز میکنند قسمی در داخل محیط زندگی و بعضاً در محیط خارج از زندگی او تأمین و تهیه میشود؛ همانقسمیکه بشر در حیات اجتماعی از تعاون و تساند بهره و گزیری ندارد، همچنان برای ایفای وظیفه تساند و تعاون مجبور است که دست التماس بدانسان ( ادبیات ) زده تا بتواند بوسیله آن تساند و تعاون را از قوه بفعل آورد.

زیرا: برای جلب امداد و معاونت هموطنان خود، بشر نخست ضرورت و احتیاج بافاده مراسم خویش داشته دارد. افاده مراسم صورت پذیر نیست مگر بوسیله لسان ( ادبیات ) .

لسان است، که: بشر را از افکار و خیالات همدیگر مستحضر مینماید، بتوسط اوست که ما افکار، عواطف و احساسات خود را افاده نموده، از احساسات و افکار بی نوع خود مستفید میشویم؛ و همین لسان است که قوام ملل، مدنیت، عمران، حتی حیات بشر بر آن متوقف و مربوط است.

و از اینجا است که بشر اولین مایحتاج خود را برسبیل توارث ادراک کرده قبل از تکامل قوای ذهنی ( که بنسبت عمر طبیعی ( ۷۵ ) سال باشد کامل میگردد ) در انکشاف لسان میکوشد. و همچنین نخستین آله که او پس از عرض وجود در ساحة حیات استعمال می نماید، نیز لسان است. که یگانه دلیلی از مهمترین دلایل اهمیت آن در نزد بشر نسبت بسایر احتیاجات او در نظر میخورد.

علاوه براینکه بشر در حیات امروزی خویش احتیاج خود را به ( ادبیات ) نشان میدهد، حیات ملل گذشته را نیز بواسطه ادبیات تثبیت مینماید. زیرا: ادبیات است که ما را از چگونگی اصول حیات و مدنیت ملل گذشته مطلع ساخته عیناً همان وقایع گذشته تاریخی را در برابر چشم ما مجسم نشان میدهد و ما از کیفیت ارتقا و یا انحطاط و زوال آنها واقف گردیده

خوبیها و بدیهای آنها را تمیز و تشخیص می دهیم ، وسایل رفاه و سعادت یا فلاکت و بدبختی آنها را دانسته باولین متشبهت و از ثانوی عبرت و پند میگیریم .  
تاریخ و اهمیت تاریخ که امروز در نزد هر صاحب فکری آشکار و مبرهن بوده از آن بشر مستفید میشود ، در حقیقت زاده ادبیات و از سرچشمه ادبیات سیراب گردیده نشو و نما یافته و می یابد .

و بوسیله ادبیات است که تواریخ ملل و مدنیت اقوام گذشته و حیه از نسل به نسل ، از محیط به محیط و از دوره بدوره آهسته ، آهسته انتقال کرده و میکنند . چنانچه انتقال مدنیت یونان بروم ، و از روم باسیای کوچک و سوریه و از آنجا وفارس بعرب و اندلس بواسطه تماس و انتقال لسان است ، که بهر یک از آنها حلول کرده . بنوبه خود در صنایع و مدنیت از بزرگترین دول دوره خود محسوب میشدند .

خصوصاً عوامل مهمه تمدن مشعشع و ترقی صرفانی عرب ( که از روشنائی آن دیدهها میدرخشید ) نیز همین لسان فصیح و بدیع عرب است ( که قرآن شریف در آن نازل شد ) با اختلاط و امتزاج آنها ( عرب ) با ممالی سوریه و فارس ، که از اولین دین مقدس اسلام و احکام آن و از دومین ادبیات و فلسفه صنایع آنها را اقتباس کرده و دین پاک اسلام را تا امروز در آن سرزمینها بیادگار گذاشتند .

چنانچه ، دخول و ظهور فلسفه و حکمت یونانیها و بعضی از افسانه های فارس با تمام موجودیت خود بوقت عباسیان در عرب و رواج قسود آن تا حال در بین علمای اسلام از بزرگترین دلایل مقننه تاثیر ادبیات بشمار میرود .  
سبک ، اسلوب ، و اشکال مختلف ادبیات مخصوصه هر قوم و عصر است که امتیازات هر دور حیات اجتماعی و صنفی بشر از آن معلوم و ظاهر میشود ، مثلاً : از سیای قصاید شور انگیز ، امر القیس ( شاعر شهیر جاهلیت ) حماسه و روحیات سلحشورانه ، و حیات عشیروی اقوام بدوی عرب پدید و مقابل آن از اشعار

وقصاید باطراوت متنی است ~~که~~ مناظر زیبای تمدن عباسیان در پیش چشم جولان میکند ، همچنین از خلال کلمات ابداعی هومیروس ( شاعر مشهور اساطیری یونان ) است که میتولوژی های ( اساطیر ) خیال آلود یونان با روح پرزاکت خود تبسم مینماید و از آثار ولتر ( شاعر و فیلسوف فرانسه ) است که روح فسرده و مخزوق اهالی عصر استبداد فرانسه میراود ، و کذا از اشعار و آثار بوجود آمده هر زمان و محیط است که کیفیات اجتماعی ، سیاسی ، اصول معیشت و زندگی آن قوم و آن محیط بخوبی معلوم و ادراک میشود .

زیرا : در هر زمان و هر محیط ، ادبیات در زیر تأثیر و نفوذ جامعه بوده حسب الاقتضای محیط و وقت رونق تازه بخود گرفته است .

افوام و ملل حیه که بر نفوس و اذهان ملل و اقوام دیگر تسلط کردن میخواهند ، بتوسط ادبیات است ، که میتوانند ، اخلاق ، مدنیت حتی دیانت خود را در افکار و روحانیت آنها تزریق میکنند .

اگر حقیقت این قضیه را معلوم کردن نخواهیم ، مجبور میشویم ، که اوراق تاریخ استعمار آنها را زیر مطالعه قرار بدهیم ، تا کیفیت نفوذ و استیلای آنها ظاهر گردد مثلاً اگر نفوذ ، رسوخ و تمکن دین مقدس اسلام را در شرق و ایران زیر مطالعه بگیریم ، می بینیم ، که عامل مهم آن بهترین نمونه ادبیات عرب قرآن شریف است که تمامی فصیحای عرب بیباغتس اعتراف کردند و هم چنین در ضرب شیوع دین مسیح ( ع ) است ، ~~که~~ آن نیز بواسطه ادبیات لاتین ترویج و تعمیم یافت ( اعنی ترجمه انجیل بلسان لاتین )

زیرا که این مردوزبان در عصر خود دارای جنبه های مهم علمی و فنی بوده از مهمترین لسانهای سرمایه دار زمان خود محسوب می شد . و هکذا از حیث سرمایه و ذخائر علمی لسان عرب بود که مسلمانان بنا بر عطش شدید و محبت سوز اینکه درباره علم و فن داشتند ، به تحصیل این لسان کوشیدند ، تا آنکه رفته رفته بواسطه

بسط اطلاع و معرفت در ادبیات آن لسان ، یکدسته تغیرات و تبدلات در روحیات و ساختمان فکری آنها بوجود آمده بطوری محبت آن لسان با عظمت و علویت عرب بگنجینه قاب آنها جاگزین شد ، که تمام محررین آن دوره و زمان در مسائل تالیف و تحریر ، لسان مادری خود را گذاشته آغاز به تالیفات در لسان عرب نمودند . مثلاً ابن سینای شهر ، فارابی و غزالی و غیره و غیره علمای فارسی نژاد که از محررین و مؤلفین بزرگت لسان عرب میباشند ، و همچنین در غرب ( سرائیک ) نیوتن فیلسوف و حلیم شهر انگلیس و غیره بعضی از فلاسفه آندوره که بنا بر اهمیت لسان لاتین ، تمام مؤلفات خود را بلاتین نگاشته اند .

و در نتیجه همین ذوق و شوق محررین اسلامی فارس نژاد بود ، که ادبیات لسان فارسی رو با انحطاط رفته عنقریب بود که محبوب شود .

و اینکه یکی از علما میگوید ، یگانه باعث تغیر و تبدیل روحیات یک ملت ، تغیر ، و تداول لسان جدید در آن جامعه میباشد ، بغایت منطقی است ، زیرا تداول لسان جدید بالتدریج آسودگیها دیانت و نظامات آن ملت را زیر و رو نموده ، باندازه تصرفات در خصایص فکری ثانوی و شئون روحی آن می نماید ، که از تصور انسان خارج است .

مانند نفوذ اخلاق و خصائص نژاد انگلوساکسون در انارونی - باوجود تشکیل این جمهوریت از اقوام مختلفه انگلیس فرانسوی و قسما بومی و مهاجرین ایتالیوی ، و اختلاف نژاد ، بوسیله تعمیم لسان انگلیس و طرز تعلیم انگلوساکسونیست ، که تفریق بین طرز حیات ، معیشت ، شئون و اخلاق آنها از نژاد انگلوساکسون ممکن نیست .

و هم چنین ترویج و تعمیم مدنیت و اخلاق دول مسیحی انگلیس ، فرانسه و المان و غیره در مستعمرات شان مثل کانادا ، نیوزیلند استیلیا و غیره اقوام و ملیت که ادبیات خود را نگاه و حفاظت کرده نتوانستند ، بساداش آن

آمسته آهسته از طرف مال دیگر که در ادبیات ولسان ترقی کرده بودند باید به بلعیده شدند .

مانند فنیقه ها : که در تجارت و تمدن از جمله ملل نمره اول دنیا محسوب می شدند و خدمات شایسته آنها ، بهیر تمدن امینی تکمیل تجارت و فن کشتی رانی و ارتباط ممالک مختلفه دنیا به یکدیگر محتاج توضح نیست ، از راه گذریکه فاقد قدرت ادبی بودند ، اولاً از طرف مصریها و کلدانیها و بعدها از جانب رومیها و عربها بلعیده شده ، ملیت شان پایمال گردید .

و همچنین آثوریها و کلدانیها و نیره اقوام تاریخی که ملیت در وقت خود دارای مدنیت های بزرگ و شاننداری بوده مسلسلأ در ساحت حیات عرض وجود نمودند لیکن بنا بر عدم ترقی و حفاظت ادبیات خود محو شده رفتند ، و در عوض لسان اصلی شان ، با لسان عربی امروز تکلم می کنند .

رجال بزرگ تاریخی بشر است ، از قبیل فلاسفه ، شعرا ، فضلاء و حکماء اران که بواسطه ادبیات نام نامی شان بجاودان مانده و می ماند . اینکا در اثر همین کیفیات مذکوره تاثیر ادبیات بحامه و جامعه در ادبیات بود که ذات خجسته اعلی حضرت شهر یاری محمد نادر شاه غازی بنا بر علاقه شدیدی که بخدمت وطن دارند برای اعلائی سلطوت ، عظمت و شئونات وطن و ارتقای لسان فارسی کوهستانی ( که امروز در وطن مقدس ما متراول است ) و ابغای شان و شرف ملی از خرابی های روح گذار سلطه و نفوذ افکار و اخلاق بیهوده و مضر اجانب ( که بوسیله استعمال بی توقع کلمات شان در ادبیات وطن بروز میکنند ) و جلوگیری از سیلاب های مدهشته انقراض و انحطاط ادبی ( که سرمایه پر بادی و افتای یک ملت است ) اقدام بتاسیس انجمن ادبی از یلک عده فضلاء و وطن عزیز نموده به تشکیل آن موفق شدند که سیناً بروگرام و وظائف انجمن بوسیله مجله مخصوصه انجمن انتشار و توزیع خواهد یافت

## ( ادبیات در افغانستان )

مطلب از ادبیات افغانستان در اینجا فقط در موضوع علم ادب *ad science* که عبارت از دوفن نظم و نثر و وطن - آئیم در حالت موجوده باشد - چیز نوشتن است ، شك نیست این مقصد واجب میباشد ~~صکم~~ و پیشی از اوضاع پیشین ادبی این سرزمین بجای برانده آید ، ولی تفصیل این بحال نه آنست که علی السجالیه از ادبیات قرون قدیمه وطن تذکری داده شود . چه مسایل بسی پیچیده و مرور دهور آن را در زوایای فراموشی جهان مدفون نموده است . جستجوی این جنس مطالب باقیمت نفاست و اهمیت واجبی که دارد ، محتاج به زحمات سنگین ، و حاقبت نه امری قریب به یقین ، بلکه آمیخته باشک و تخمین خواهد بود . و اینست حال تاریخ های ادب و السنه از منته متقدمه اکثر ملل جهان .

پارعبیت این مراتب باید گفت زحمت و مجاهدت درین راه از واجبات روحیه اقوام است . اما این مراتب از وظائف صفحات تاریخ ادبیات مملکت خواهد بود . نه ارتکالیف مقاله بسبطنی که اراده و ضیق صحائف مجله باو اجازه طسول کلام نمیتواند داد .

خوب است برگردیم بمقصد :- برای آنکه حالت موجوده ادبیات وطن تا اندازه آشکارا و روشن گردد ، با ایستی قدری بگذشته نظر افکند ، و اینخود واجب میباشد در زمینه ادبیات فارسی کوهستانی این مملکت سخن بکشاده تر گفت .

شروع دیانت مقدسه اسلام در وسط آسیا مصدر تغییرات بزرگ مادی و معنوی اکثر ملل مخصوصاً افغانستان گردیده است ، در طی تطورات همه ، السنه و طایفه این سرزمین از دستبرد تبدلات و تحولات روزگار تبدیل ماهیت نمود . مذهب مقدس اسلام در اثر نفوذ عمیق روحانیت و حاکمیت ، با سهوات حیرت آوری لسان عرب را جائشین السنه اغلب ممالک مفتوحه آسیا نمود . تقدم عرب در علوم

وفلسفه کم‌کم کرد باینکه زبان علمی و ادبی بلاد متعدده عالم عربی باشد ، چنانیکه آثار بهت آورار با عظمت مقام خویش هنوز باقی و پایدار است .  
بعد ازین پیشآمد و انقلاب عظیم ، مملکت افغانستان با السنه و طنبه خویش وداع نمود . این السنه و طنبه از قبیل زاوولی ، هروی ، سکزی ، رخت جانب دیار یستی بر بستند .

افغانستان از عهد قدیم در بعضی از من و برخی امکانه با مملکت فارس اشتراك زبان داشتند ، این اشتراك از پهلوی قرابت جوار و منافع اقتصادی و اختلاط بلك و غیره تائید می‌گردید . چنانیکه زبان زند / در / معروف به باکتریانی *Arachian* زبان قدیم افغانستان ، در هزار سال قبل المیلاد با کتاب مشهور اوستا *Yasna* و مذهب جدید روشنی پرست از ساحه افغانستان در مملکت فارس عزیمت فرمود ، و هکذا در زمانهای بعدتری ، زبان پهلوی فارس جانشین زبان زند در افغانستان گردید . زیرا مملکت فارس منلیکه در نژاد آریائی با افغانستان شرکت دارد ، در بعضی السنه و طنبه نیز با هم مشترك بودند . زبانهای هر دو مملکت مثل زبان سغدی ماورالنهر از یک شجره مشتق بود .

والحاصل جریان عظیم عربیت این زبانها را رویم رفته بشت . تنها درین میانه زبان « پشتو » در دره های مهیب و بلندهای جبال وطن محفوظ و مامون ماند و قسماً پهلوی ساسانی از روی بر و بحر عبور کرده در سواد اعظم هند پناه برد .  
ار ظهور اسلام سه قرن نگذشته بود ثقلت تحمیلات لسان دور دست تر سامی احساس شد ، لهذا ادبای محلیچه در صد چاره برآمده ، خواستند به ایجاد زبان مشترك نویی جلوگیری از هجوم لسان نو وارد نمایند .

افغانستان و ادبای آن برای حصول این مقصد از همه بیشتر و بیشتر راه سعی و مجاهدت گرفتند ، زبانی که از آمیزش پهلوی ساسانی و عرب میرفت با بر صه شهود نمود ، با پرورش و ترقی آن سعی و غیرت ورزیدند . نتیجه آن مساعی موجودیت

زبانی شد که آنرا فارسی امروزه شناسند . اولین ادیبی که شعر باین زبان سرود از اهل افغانستان ابوالعباس مروزی است در اواخر قرن سوم هجری .  
 اعمال عرب برای از بین بردن السنه و آثار این بملک مفتوحه بی نهایت سعی ورزیدند . ولی بالعکس سلسله صهاریان نیروز ( نیروز نام تاریخی قسمتی از افغانستان ) در سیستان به پرورش و نوازش زبان جدید بذل همت نمودند . شعرای افغانستان از قبیل ابوشکور بلخی ، محمود وراق ، فیروز مشرقی ، حنظله هراتی و غیره در آن دوره بسی خدمات شایان و نقیسی درین راه نمودند .  
 این جنبش اولین ادبی در اواخر قرن سوم هجری واقع شد .

در قرن چهارم هجری خانواده سامانیان بلخ بر مسند سلطنت افغانستان و ماوراءالنهر عروج کردند ، هرات و بخارا و سمرقند ، پایتخت علم و ادب گردید ، این خانواده ، فارسی جدید را از افغانستان بماوراءالنهر داخل نمودند .  
 شعرای افغانستان در آن زمینه رنج ها بردند و زحمت ها کشیدند ، تا ادبیات فارسی را جیل ساختند ، از قبیل شهید بلخی ، دقیقی بلخی ، مرادی ، طخاری و غیره ، ازین بیعت که ادبیات فارسی تورکستان در جهان فضل و دانش شهرتی بسزا حاصل نمود .

سلطین غزنویه افغانستان در قرن های پنجم و ششم هجری ، ادبیات فارسی کوهستانی افغانی را در منتهای عروج جلال و جمال رساندند ، آری جیل ادبی آمد ، هنوز نظیری در عرصه گاه جهان ندارد .

شعراى مشهور افغانستان ، در آن دوره ، موافق بحکم زمان و مکان ، سجایا و اخلاق محیط و سیاست ، قراچ و استمداد ، نقیستین معانی را با سلوب خاص این سرزمین در قالب الفاظ ، بامین ترین صورتی ریختند ؛ در استعاره و تشبیهات و ترکیب جملات ، اسلوب خاص ادبی کوهستانی افغانستان را بمنصه ظهور آوردند . ازینجا عنوان شعرای خراسان ( اسم قریم افغانستان که مسلمانان او را



بآن نام میخوانند ) صفحات تاریخ ادبی جهان را شکشاده ، و زرين ترين سرلوحه را اختيار نمود . ادبای این دوره افغانستان ، از مشهور ترين ادبای آسیا هستند ؛ از قبیل : غنصری ؛ منوچهری ؛ فرخی ؛ عسجدی ؛ سنائی ؛ ناصر خسرو ؛ ابورجا ؛ و ابوالفتح بسطی وغيره .

شعرای افغانستان بعد از آل ناصر ، دوره های ادبی مملکت سلاجقه و خوارزم شاه را بیدان علم و ادب بر آوردند ، و در تمام آن اسلوب های ادبی ، تسلط و نفوذ شعرای غزنی و افغانستان حکومت مینمود .

سلطین غور افغان خود طبیعی است ، با سلوب وطنی افغانستان ادبیات را ترقی دادند . ادبای اینمهور از مشاهیر شعرای افغانستان بودند از قبیل رفیعی ، جوهری ، ارزقی ، جبلی ، انوری ، ترمذی ، مولوی معنوی ، و طواط بلخی وغيره .

شعرای مملکت فارسی که پادرسره وجود نهادند روپم رفته با سلوب ادبی افغانستان اقتدا کردند و اقتفاجستند ، تا دوره ادبی عصر حاضر بر روی کار آمد .

و الحاصل ادبیات افغانستان بی نهایت ترقی نمود ، در محیط مستعد اونه شعراحتی شاعره های نامداری عرض جمال قریحه و ذوق و علم و فضل نمودند از قبیل امینه ها و مخفیه ها ، مهریها ، بیدلی ها ، افابیکه ها ، رایبه ها و عایشه ها و امثالها .

رزم سرائی ها و حماسه های شعرای غزنی مثل دقیقی ها ، رافعی ها ، منینی ها ، هنوز در گوشه ها طنین مهیجی می اندازد ، موای ها ، سنائی ها ، فلسفه توحید و تصوف را در قالب اشعار جنان روح پرور و لایزال ریختند که هنوز نظیری در صرصه گاه جهان ندارند .

از رزم سرائیهای مهیجه ، قصاید غصا ، اشعار دلکش و روح نواز - افغانستان خود چگویم که در فضای بی انتهای ادبیات عالم هر يك ماهی اند تابنده و آفتابی

اند درخشنده .

سیلابهای خانمان خراب کن مهاجمین خوارزم و منول ، اگرچه طومار علم و ادب افغانستان را درهم پیچید ، ولی جواهر لایموت ذوق و استعداد فطری و قرائح ملی بکلی نمرده ، هر زمانیکه تندباد حوادث ناموافق جهانی میداد ، جواهر متلائی ادب ، خون اشک درخشان از زیر خاکسترهای ویرانه این سرزمین ، بنور افشانی آواز نمود ؛ و ازین قبیل اند جامی ها ، ناظم ها ، حاذق ها ؛ سالکها ؛ ازمی و بنائی ها ؛ زلالی و طاهرها و امثالها .

درین دو قرن اخیریکه ، نسبتاً مملکت را در داخله آرامش و سکونتی نصیب افتاد ، و اجانب متجاسر ، از مملکت رانده شدند ، دوباره شعرای شیرین وطن ، بشعر سرایشها آواز نمودند ؛ از قبیل : افغانها ؛ عاجزها ؛ جایز و ضرتها ؛ واسع و مهردلها ؛ بالاخره الفت ها ؛ طواف ها ؛ واصل و فاضل ها ، عشرت و وحشت ها و غیرها .

مانند خواهیم ، راجع بادییات گذشته و وطن ، زیاده ازین داخل بحث شده ، درباره آنها انتقادی و یا حکمییتی عجزالتاً نمائیم ؛ لهذا : می پردازیم بادییات موجوده ، و حالت شعری شعرای معاصر ، خواه نظم باشد خواه نثر . پس میگوئیم .

ادییات هر ملت ، متایکه بحکم وجوب قرائح و اذواق ، استعدادات و محیط ، احتیاج و سیاست ، اخلاق ، و سویه علمی و الحاصل سائر مؤثرات طبیعی ، باهم متفاوت و متمایزند ؛ همچنان دورهای مختلفه ادبی یک ملت در زیر اثر عوامل مذکور از همدیگر فرق و تفاوت دارند . چنانیکه نمیشود ، روح رزم سرایهای شعری افغانستان را ، در کالبد نازک خیالی ها ، و خضوع کارانه ادبیات هند یافت ، و یا فلسفه تصوف فارس را در خطابه های یونان بالید ، همچنان نمیتوان حماسه های عهد قحطان غزنوی و غور را در دوره تسلط مغول در افغانستان جستجو کرد .

پس واجب شد هر دوره در عالم ادبیات ، از خود مقتضیات جدا گانه از روی احتیاجات مادیه و معنویه ، و ساختمان فکری ملت ، در يك ملت داشته باشد . اگر بجای قام بطور صحیح ، در عالم علم و ادب ، در يك عصر تهیه شود اسباب تزکیه روح ، تهذیب اخلاق ، ترقی و تکامل مادیه و معنویه همان ملت خواهد شد . بالعکس اگر ماتی در يك عهد به مقتضیات زمان و مکان دقت نکرده ، علی الرغم نوامیس طبیعی و عقلیه ، ادبیات خود را بسائقه تقلید صرف در قفای یکدوره گذشته تری میدواند ، بعلاوه آنکه چون مقصدی ندارد ، ککامیاب نمیشود ، همی را درین راه بیهوده بانخته ، و عاقبت یکروزی از راه رفته باز میگردد ، و بر عمر تلف کرده تلف مینماید .

گناه این ضیاع عمری جامعه عاید بحکسانیست که قلم در دست دارند و محصولات قامیه آنها باعث سرگردانی عموم میگردد ، در واقع موجودیت این قیل نویسندگان سد راه بجاری تقدم ادب و ادبیات است . هکذا اگر در واقع تجدید اسلوب و طرق ادبی ، ادبا و شعرا مقتضیات و عوامل مؤثره محیط خویش را مد نظر نگرفته ، و باز بتقلید کامل ، بنام تجدید ادبی ، رویه و انداز ادبیات يك ملت بیگانه ، مخصوصاً بسرحد کمال رسیده را تعقیب نمایند ، لابد موجب خسارهای مادیه و معنویه جامعه بشمار خواهد رفت ، و ضرر این بیشتر از آن است که در بالا گفتیم .

راه صواب آنست که ادبای يك مملکت ، سوقیات طبیعی و مقتضیات عصریه و احتیاجات جامعه و حکمای مؤثره محیط ملت را در نظر گرفته ، قلم را بکار وا دارند ، و ازین راه بمنزل تکامل و ترقی تدریجی واصل شوند .

یگانه وسیله انتخاب این طریق نیز داشتن مؤسسه ها ، انجمن ها ، جراید ، مجلات ، کانفرانسها ، خطابه های ادبی است ، تا بعد از تعیین خط حرکت ، از یکطرف بتوحید افکار ادبا ، و از طرفی به نشر مقاصد و ترویج و ترقی ادبیات

مصروف شوند .

امروز که اولین انجمن ادبی در افغانستان ، بسایه علم و ادب پرور پادشاه کمالات آگاه او اعلی حضرت نادرشاه غازی تأسیس گردیده ، و خوشبختانه مجله ادبی بنام کابل بمطالعه هموطنان میگذارد ، فرض و قرض ملی و ادبی ادبای محترم و ارباب فضل و دانش مملکت است ، که قولاً و قلماً و عملاً از هیچگونه همراهی علمی و ادبی ، نسبت باو مضائقه نفرمایند ، تا بوسیله این همراهی و تعاطی افکار ، در انتخاب خط حرکت ادبی وطن ، و اصلاح عیوب بیشمار ادبی ، و اسلوب بوقلمون صفت آن ، بتوان خدمتی شایسته ادا نمود ، و تا اندازه از مسئولیت خویش در پیشگاه محاکم نسل آینده کاست .

واقفاً بیک نظر میتوان فهمید ، ادبیات امروزه مملکت باوجودی که ندارد ، بی نهایت عیوب و مضحک است در منظومه ها و منظوره ها حتی چراید و اسلوب مکاتبات خصوصیه و عمومیه امروزه ما هیچ صنعت و تفاسق ، نه از قواعد و صنایع ادبی قدما موجود ، و نه هیچ سلامت عبارت ، و انشا ، و روشنی ، و وضوح مطالب و معانی ، و حسن ترتیبات و ترکیبات اسلوب عصری معلوم است . تقریباً در سالهای اخیر عهد شاه شهید تجدد ادبی ، در مملکت آغاز نمود ؛ از آنجا که وسایل صحیحه برای ترتیب و اجرای اینخطاب نفیس وجود نداشت ، برخلاف انتظار این تجدد بیقاعده ، اسباب گمراهی ادبی مملکت گردید ؛ و يوماً فیوماً اوضاع علمی محیط ، رشته پیچیده ادبیات را ژولیده تر ساخت . بحدیکه امروز نمیتوان فهمید زبان ادبی مملکت کدام است ، و اصول و قواعد تحریر نظم و نثر ، انشا و املائی آن کدام ها هستند .

زیرا اسلوب ادبای متقدم ، با اسلوب عصری نفا ، بطور ناقصی آمیخته شده ، و لغات ، کلمات ، جملات ، مصطلحات مخصوص لسان اجنبی ، داخل زبان و نثر فارسی کوهستانی افغانی گردیده است ، در صورتیکه غالب از اینها

در زبان فارسی و طنی کلمات صحیح و مترادفی داشته ، و از قرنها ما نوس و مستعمل بوده است .

اغلاط صرفی ، نحوی ، لغوی ، املائی ، زبان امروزه مارا ، آشفته و پریشان ساخته است ؛ بحدیکه میتوان گفت در اثر این ترکیبات عجیبه ، حق شیوه و رسم الخط افغانستانی قریب است ازین برود ، و بوض آن ، رسم الخطهای مختلفه از ممالک بیگانه ، بمایل سیاحت کنندگان آن بلاد قرار گیرد .

شک نیست اصلاحات اینهمه نواقص و عیوب زبان موجوده و ترقی ادبیات افغانستان ، موافق بمقتضیات زمان و مکان کار سهل نیست . اینکار واجب مینماید زبان و ادبیات افغانستان مستقل باشد .

لغات بیلزوم اجنبی نفی و تبعید ، و آنچه قبول میشود تابع قواعد خود زبان گردد ، زبان و قلم عوام بهم نزدیک بلکه یکی شود ، قواعد زبان تقریباً با اصول مغرب تدوین ، و لغات و طنی جمع گردد ، اضراقات گذشته و وهمیات بیفایده دور ، سلامت و روانی کلام و انشاء معمول شود ، آنگاه میتوان ادبیات یعنی نظم و نثر وطن را ، باداشتن روح انتقاد ادبی ، برای تهذیب اخلاق و توحید ملت در افکار و آرا و تشویق اهالی بعلم و فضل و تحذیر از صفات مذمومه ، و آشنا ساختن برموز زندگی عصری و الحاصل برای ترقی و تکامل جامعه بکار انداخت ، و اینهمه امور سنگین وابسته کهمک و همراهی تمام ادبا و فضلا ، و ارباب جرا بید ، و صاحب قلمان مملکت است نسبت بانجمن و مجله ادبی کابل .

میر تقلام محمد .



## نویندگی

نویندگی یکی از صنایع مفیده عالیه و یک اختراع ذیقیمت و باشرافت انسان است ! انسان همچنین که مایل است مکنونات و مطالب خود را شفاه<sup>۱</sup> تقریر نماید فطرتاً نیز آرزو دارد که آمال و مافی الضمیر خود را در غیاب خود تصویر کنند .

بحکم همین ایجابات فطری است که هر چند در تاریخ انسانهای قدیم و آثار زندگانی شان کتب و کاوی و تدقیق می شود باز هم در ضمن اسباب و وسایل حیاتی آنها خطوط و نقوش و علائمی از نویندگی مشاهده و مکشوف میگردد که حتی مردمان زمانه های پنجهزار سال قبل هم از ابراز این صنعت نفیس خود داری نتوانسته اند .

نویندگی نطق و زبان یاطن انسان است که آرزو و آمال و وقایع و حوادثی را که انسان داشته و فهمیده است میل دارد باین وسیله آرا بدوستان و هم نوعان خود اظهار و حکایه نماید . نویندگی و این صنعت بزرگ و نفیس بکرشته مهم ارتباط انسال و طوایف مختلفه نوع بشر است که یادگارهای قیمتی و آثار نافع اسلاف را یا خلاف و بالاخره آثار و احوال طبقات متفرقه انسان را از جهات و نقاط مختلفه و بعیده زمین رابطه بوده و بهم دیگرشان عرض و اطلاع مینماید .

نویندگی آن عامل بزرگ و مهم حیاتی است که انسانها در هر عصر و زمانی بوجود آن محتاج و در اداره و انتظام حیات بشریت تعاقب مخصوصی دارد .

انسان بی سواد همه وقت در تنگنای فکر و محسوسات مانده نه لایق استفاده و نه قابل افاده شده است ، حیات مردم بی سواد عبارت از همان لحظات مختصر و محدودی بوده است که فقط در مقابل نظر آنها میگردد ولی خاطره ها و یادداشت های عمر بگروزه مردم با سواد لذت حیات صدساله صنف مقابل را به آنها می بخشاید .

گرچه بمقصد اظهار مکنونات ومدعا تنها چیزی نوشته توانستن بر روی صفحه کفایت ، ولی درموقع احتیاج که انسان خواسته باشد طرف مخاطب و مقابل خود را قبول فکر و عقیده یا مقصد اجرای حوائج و مطالب خود قانع و راضی ، متأثر ، ملول یا مشغوف و خورسند نماید درانصورت ناگزیر است که فن شریف نویسندگی را یک مقدار بقدر احتیاج خود تحصیل کند .

نویسندگی اساساً با ترفیات عقلانی و حسی و صفاتی فکری و دماغی انسانها یکجا ترقی و پرورش یافته است و مسلماً تا که انسان معناً و فکراً ترقی نکند قلم از حدود حسی و دایره عقلانی انسان خارج ترکاری نمیتواند ولی با این هم نویسندگی محتاج بقریحه و ذایقه مخصوصی بوده و ماسوای آن بقدر آرزوی نویسنده میسر نمیشود که چیزی تحریر کند یعنی طوریکه نغمه تار و صدای وزیک زده همه کس محبوب و مطبوع است و آنرا بدون سابقه و مهارت کسی نواخته نمیتواند ، نویسندگی هم آن صنعت نفیسی است که بدون سابقه و سابقه مخصوص آن مورد حفظ و استفاده نمیگردد .

ازین جهت است که علماء آنرا شامل صنایع ظریفه و از قسمت های معتابه علم ادب قرار داده اند .

بقدریکه یک جمال محبوب یا یک منظره زیبای طبیعت یا نغمه دلگس سار و آواز خاطر را بخود جذب و روح انسان را متلذذ میسازد یک شعر نثر و یک تحریر نثر با قاعده و موزون هم همان تاثیر را بروح و قلب مینماید .

یک تحریر زیبا عقده کشای خاطر ها ، و تسلی بخش دلهاست .

نوشتن چند عبارت موزون و شیرین میتواند کسی ترین دلها را نرم و لطیف نماید .

همچنان برای تحریک عواطف شریف و لایق انسان استعمال آن کفایت است !

پیش از اینکه فن شریف و نفیس نثر نویسی هنوز قدم بسر حد رشد نگذاشته

و جمال جوانی را جلوه گر و ظاهر نکرده بود ، مردم اشعار منظوم را روح

سخن و جوهر نعلق یافته بخط سحر خیز و زلف دلاویز آن آویخته بودند ولی پس از جلوه بدیع و ثبوت جوانی خود این فن مطبوع بوسیله تحریر کتب و جراید و مجلات پرشور و شریلوایح نطقها و خطابه های مؤثر و درامه های بهت آور سینما و تئاتر ، سردمان زمانه را انقدر واله و مفتون ساخته است که کمترین محرر نثر نویس از هر چه بیشتر نزد آنها قدر و قیمت دارد .

امروز مخصوصاً نویسندگان و محررین در عالم دارای موقعیت عالی و مال جهان باین صنف احترام قایل نموده و جود نویسنده گان خود شانرا و سیاه نهفت و ترقیات خود عقیده دارند .

حقیقتاً يك نویسنده ماهر و شریف بیغرض میتواند جاده های صاف و همواری را برای مشی سرنمزل مقصود ترقی و سعادت ملت خود تعیین کرده و بذریعه آثار و نشریات صحیحه مفیده با آنها آرا نه نماید .

والحاصل نویسنده گی مقصد از سطور و عبارات است که آنرا انسان بصحت و متضمن مقصد نوشته کرده و آن نوشته ها تأثیری در قلوب خواننده گان القا بتواند مثلاً نویسنده مایل است که در قلوب و روح خواننده مؤثراتی از قبیل ، حب ، نفرت ، رافت ، غضب ، جرئت ، خوف و غیره تولید شود ، باید در تحریر خود کلمات و جملات متناسب و موزون باین مطالب را استعمال نماید که آن عبارات تا برواقعی بخواننده بچشند .

نویسنده گی يك فن بزرگ و جامع صفات عدیده است که ما آنرا بواقعی تشریح نمیتوانیم مجلا گفته می شود که نویسندگی عبارت از اقسام تاریخ نویسی ، وقایع نگاری ، یادداشت ها ، تحریر مقالات سیاسی و اقتصادی ، نوشتن نطقها و خطابه های علمی و سیاسی رومانها ، درامه ها ، جراید ، مجلات ، کتابهای علوم مختلفه و غیره و بالاخره تحریر مکاتیب شخصی و دوستانه ، فرامین احکام های دوایر رسمی ، عرائض ، اسناد معاملات حقوقی بوده تحریر و عبارات و ترکیب



الفاظ و کلمات آن از شعبه فن نویسنده گی شناخته می شود .  
 گرچه يك نویسنده نه میتواند در قسمت های مختلفه نویسنده گی جامع و ماهر شود و باین صفات جامع وجود نویسنده گان شاذ و نادر است ولی باز ممکن است آنانیکه از نقطه قریحه عالی و مسبقیت از اصول این فن پیشه نویسنده گی دارند آنها در قسمت های مختلفه نویسنده گی تا یکدرجه ابرار لیاقت کرده بتوانند .

امروز گرچه علمای فن برای شاعر و نویسنده مثل سابق يك مرحله معین قواعد را قابل نبوده و آزادی روح و عواطف و تبعات ذایقه آنها را بیشتر اهمیت میدهند ولی باز که يك استعداد فطرت نارسیدن بحد رشد و جوانی خود معاذیر و وائمی را غالباً تصادف میشود لهذا بدو فهمیدن قواعدی برای نویسنده لازم خواهد شد که تا موقع بروز استعداد و تکمیل قریحه این قواعد بمد و مفاضد نویسنده شده بتواند .

لهذا بعضی از علمای این فن اصول نویسنده گی را بمراعات مطالب آتی توصیه میفرمایند :

- ۱ : ذوق و استعداد فطری نویسنده در کار است که بجه شعبه از شعبات نویسنده گی قلبا مایه است ؟ مثلا منشی گیری اداره یا رومان نویسی و غیره .
- ۲ : تحصیل یکمقدار علوم مخصوصه برای این مقصد مثلا مقدمات علم ادب از قبیل : رسم الخط ، املا ، انشاء ، صرف ، نحو ، لغت و غیره .
- ۳ : در قسمت های که شخص مایل است نویسنده شود باید از علوم مخصوصه آن بقدر لزوم اطلاع و بصیرت حاصل نماید : مثلا نویسنده که خطابه سیاسی یا اقتصادی می نویسد لابد اراصل موضوع باید بهره و اطلاعی داشته باشد .
- ۴ : ساده نویسی و روانی عبارات و ترتیب کلمات و جملاتی که مدعا و مقصد را احلال نکرده و هم در عین زمان از موضوع خارج نشده ، مقصد گنگ و متفرق نشود .

- ۵ : اجتناب از استعمال لغات زاید از لزوم و الفاظ پیچیده و مبهم یا آنگونه لغات و الفاظیکه عواما فهمند یا خواص ته پسندند .
- ۶ : بقدر ممکن نوشتن بی تکلف یعنی بطوریکه نویسنده حرف میزند سبک تحریرش هم همان قسم باید باشد ولی از نوشتن الفاظیکه از قاعده لغت خارج و مخصوص عوام است باید اجتناب کرده شود .
- ۷ : استعمال جملات و کلمات موزون و مناسب حال و مقام هر موضوع و آنها را بیک سلیقه خاصی ترتیب و نوشته کردن .
- ۸ : ایجاز و اختصار : یعنی مقاصد و مرام خود را نویسنده از هر جهت سنجیده و جمع کرده بهترین معانی و مدلول در قالب کوچک عبارات ریخته حواله تحریر نماید که طویل ترین مدعای او در ظرف مختصر چند سطر یا چند جمله برجسته بهترین تاثیر بخواننده تلقی شود که خود در فن نویسندگی این مسئله بیک مهارت و سلیقه خاصی لازم دارد .
- ۹ : عدم تکرار موضوع و مطلب ؛ ولی اگر تکرار آن عندالضروره لازم گردد ، باید برای آن دیگر کلمات یا جملاتی اختیار کرده شود که بآن عبارت در مرتبه اولی عیناً ذکر نشده باشد .
- ۱۰ : رعایت طرز تحریر و استعمال الفاظ و عبارات مناسب حال و ادراک خواننده یعنی : نویسنده مقتدر است که بقدر چند درجه اعلی و اوسط و ادنی مطالب را تحریر نماید پس اگر مقابل او شخص فاضل و عالی است نباید مضامین سستی را بوی بنویسد و هم اگر مخاطب و مقابل عوام باشند مراعات ذهن و فکر آنها را کرده خارج از ادراک و طاقت آنها باید عبارات و لغات خاص و غیر مانوس استعمال کرده نشود .
- ۱۱ : نویسنده در وقتی که میل دارد چیزی بنویسد باید قبل از شروع حواس خود را جمع کرده مطالب را در حافظه خود حاضر و آنها را در خیال خود بیک ترتیب و نظام خاصی

داده بعد از نوك قلم بروی صفحه حاضر کند درین مرحله محرر حکم مصور را دارد که مصور اولاً در حافظه و خیال خود صورت و هیئت يك شخص یا يك موقعی را حاضر و ترسیم کرده بعد عملاً بروی سطح یا صفحه بترتیب خاصی تصریح نماید .

اصولاً طریقه نویسندگی و کیفیت خصوصی و مهارت حاصل کردن درین فن همین مسایل و مواد است که عرض کرده شد ، که اگر انسان مراعت و تعقیب این طریقه ها را کرده و هم يك ذوق و استعداد و رایقه خوبی نویسندگی داشته باشد البته درین فن خوبتر احرار موقع و لیاقت خواهد نمود . ولی شخصی اگر ندرتا دیده شده باشد که بدون توسل بوسایل اساسی این فن بهره از نویسندگی دارد و میتواند چیزی نوشته بس چنین اشخاص مالکین قریحه عالی و دارندگان ذوق و استعداد فطری بوده فقط در سایه ملایکات خوب و مشق مرئوس و مطالمه و تدقیق در آثار محررین و استدراك مضمون و عبارات خود را قابل و مستعد این فن ساخته اند که گویا این هم طریقه مانوی نویسندگی و تحصیل آن بحدت اتفاق می افتد . این طبقه محررین گویا تربیت شده مکاتب فطرت اند اکثرأ شعرای منظوم هم ازین طبقه با استعداد لایق و قریحه عالی بیدامی شود که ملاحظت کلام و زیبایی بیان در اشعارشان پیدا و روح لطافت اران «ویداست ولی ازینکه انسان مجبور است تحصیل ضروریات حیاتی را بروی اساس صحیحه و مستقیم نماید ، البته کسیکه مایل اند نویسنده شوند و بتوانند چیزی نوشت لازم است اصول آنرا از نقطه اساس توجه شده و درین فن مهارتی حاصل نمایند .



## مرام انجمن و پروگرام آن



از مسلمات است که حفظ بقا و اداره زنده گی ملتها وابسته ترقیات علمی و فنی است ، تفهیم و تفهیم علوم رفتون ، و مطالب باطنی انسانها از یک دیگر مربوط است بزبان و الفاظ . برای ضبط و تنظیم الفاظ ، علوم و قواعدی مخصوص است که در تفهیم مقاصد مذکور سهولت و سرعت وارد می نماید . این مسئله واجب میکند ترقی السنه و مخصوصاً ادبیات ملتها را ؛ ترقیات لسانی و ادبی نظر بمقتضیات عصر و زمان در فروع خویش و بهضاً در اصول خود محتاج بتغییرات و اصلاحات مهمه است تاریخ ادبی اقوام خود شاهد این بیان است .

مملکت عزیز ، در مرور زمان و طی حوادث و انقلابات روزگار درین مورد افتقار و احتیاج شدیدی را دچار گردیده ، بحدیکه نه از اساس علوم و قواعد ادبی ارمنه این سرزمین علم و ادب جز اندکی باقیانده است ؛ و نه شبهه و اسلوب ادبیات عصریه در ادبیات موجوده آن تطبیق شده است .

لهذا : بحران ادبی محیط علم و ادب وطن را استیلا کرده است . شدت احتیاج متقاضی گردید جنبشی درین راه بصحنه عمل ظاهر و قدمی برای اصلاحات ادبیه برداشته شود .

خوشبختانه اراده و نیات علم و ادب پرور اعلیحضرت نادر شاه غازی از همه بیشتر اصلاح ادبیات را احساس فرمودند ، در نتیجه این احساس هایون بود که اینک اولین انجمن ادبی در صحنه مملکت عرض وجود نمود . برای اینکه هموطنان محترم تا اندازه از نیات و ارادات این انجمن جدید التاسیس مطلع شوند ، پروگرام انجمن در ذیل سطور منارج میگردد . کار که آن بجهت بعد اران که از خدای تعالی توفیق سعی و عمل برای ادای این وظایف نفیسه استدعا مینماید ضمناً خاطر ابتدای وطن را مستحضر میسازد که انجمن ادبی متخار مساعدات علمیه و ادبیه فضلا و ادای مملکت است شاید مضایقه نفرمایند .

## پروگرام انجمن ادبی

### مقصد



- ماده اول - در اصلاح سبک و توحید اسلوب و انشأ و املاى ادبیات و وطن  
زیرنگرانی ( سرمنشی حضور ) باسم ( انجمن ادبی ) انجمنی تأسیس  
یافته نشر افکار و عصاره میکند .
- ماده دوم - در توحید سبک تحریر و تقویت لسان ادبی بقرار ذیل اجراء مینماید:
- ا - در القاب و عنوانهای رسمی و خصوصی حدودی تعیین میکند .
  - ب - در اسلوب تصویری و تحکیه وی و تعریفی ، خواه متعلق بصنایع  
تفیسه باشد ؟ خواه بصنایع عادیه خط متی مقرر مینماید .
  - ج - در نهایت اشکال اصول تنقیط و اعجام و ابتدا و نهی سطور  
( و رسم و قطع کاغذهای رسمی ) و اشاره های حروف  
مراکب و مفرد اصول واحدی اتخاذ مینماید .
  - د - موضوع های نظم و نثر ( فارسی ، افغانی ) سابق و لاحق را  
با اشکال بدیع و حیاتی مروج مینماید .
  - ه - در تزئین ارباب قلم و فکر مطابق نظریات سابق و لاحق خواه  
بطریق تالیف خواه بطریق ترجمه کوشش میکند .
  - و - بوا حله نشریات خود در تقویه حس وطن پروری میکوشد .
- ماده سوم - بنابر مواد فوق متحدالآلها ، اعلانیها و مقاله ها و کنفرانسهای  
در اخبار و رساله ها نشر میکند و در انجمن و محفلهای ادبی خود  
که عنداللزوم منعقد میگردد تدابیر لازم اتخاذ مینماید .
- ماده چهارم - این انجمن وقت بوقت در وضع و توحید اصطلاحات علمی و ادبی نیز  
بقدر مساعدت کوشش میکند .

ماده پنجم - در تصحیح لسانی بعضی کتب که وزارت معارف بفرض تصحیح تقدیم نماید میکوشد .  
ماده ششم - با ادبا و صاحبان ذوق ادبیات داخله و خارجه مراوده و مکاتبه نموده افاده و استماره مینماید .

### تشکیل

ماده هفتم - این ( انجمن ادبی ) مرکب از دو قسم اعضا که یکی اعضای طبیعی دوم اعضای افتخاری است تشکیل یافته عده اعضای طبیعی ( ۸ نفر ) و عده اعضای افتخاری ( ۱۰ نفر ) میباشد .  
ماده هشتم - ( اعضای طبیعی ) بپیشهاد رئیس ارجح و حکمدار مقرر گردیده معاینه بودجه مخصوص مستحق تخواه و مشاهده میباشد و اعضای افتخاری بنا بر پیشنهاد اعضای طبیعی در وقت ضرورت انتخاب بشمولیت مجلس مباحث شاه حق حضور میبرند .

ماده نهم - نظر بگنجایش بست مخصوص انجمن يك مدير داخلي و يك سرکاتب و بقدر ضرورت حذی کاتب و مصحح و مترجم داشته میباشند .

ماده دهم - انجمن افکار خود را چون بتوسط اخبار ، رساله ، کتاب ، صورت و غیره صورت نشر میکند ؛ ارین رودارای مطبعه مخصوصی خواهد بود که مجهز با هر گونه لوازم میباشد . اما عجلاله با مطبعه عمومی سرکاری رفع احتیاج میکند .

ماده یازدهم - انجمن برای مطالعه اعضای طبیعی و افتخاری خود کتبخانه کوچکی تاسیس نموده بی درپی درتزیید و وسعت آن میکوشد تعداد و نوع ابتدائی این کتبخانه در قسمت مصارف بودجه انجمن معین شده .

### متفرقه

ماده دوازدهم - افکار و اوراقیکه از طرف انجمن بدو اثر تبادل می یابد ، از نام نگران ( رئیس ) عنوان میشود . لهذا در امور خارجی همین رئیس مسئول شمرده میشود .

ماده سیزدهم - تشکیل بست و مصارف بودجه نیز از طرف رئیس تهیه شده بحضور اعیان حضرت تقدیم یا تمه اجرا میشود .

ماده چهاردهم - اصول اداره مجلس مثل جلسهای مروجه بوده ؛ تنها موضوع مذاکره و اجرای حق حضور و قبول اشتراك اهل قلم و تبادل نشریات و انتظام امور داخلی اداره و شکل و نوع چاپ متعلق بمدير میباشد .



## هم شاه هم شاعر

در حدود ۵۰۰ هجری

همچنانکه حیات سیاسی و مملکت گیری این سلطان جنگجو و مقتدر یعنی : علاؤالدین جهانسوز غوری روشن و هویداست خوشبختانه حیات ادبی و شاعرانه این سلطان نیز از خلال سطور مورخین و تذکره نویسان مروف پدید و آشکارا است. مسقط لراس این شاه شاعر که مراد از جبال شامخه غوارات و جلگه های شاداب و آب های غریبونده آن است ، در پرورش و تقویت روح ادبی او اندک قصوری نکرده است و موقعیت جغرافیائی این ناحیه کوهی که سنگر های غیرقابل تسخیر و حصار های مستحکم دشوار گذار است سبب شده که شعرای این سلسله و کسانی که در ناحیه آراد افغانستان سکونت داشتند و در دامن جبال فلک سای آن پرورش یافته اند در استعمال سبک و لهجه کوهستانی خود آزاد تر و ارتحت نفوذ زبان بیگانه خارج تر بوده باشند این است که تمام شعرای این اقلیم کوهستانی دارای یک روح سرشار و آزاد و در سخن پروری مسلط و در تعبیر مقتدر ، صاحب معانی باند و عبارات سهل و فصیح و کلمات خوش آهنگ که بر پایه مقام و سماحت خاطر شان بهترین دلیل است .

این سلطان نامور غور ، با آنکه در ردیف شاهان تاریخی و سلاطین پرومندان آسیا محسوب است ؛ در عین حال از فحول شعرای روزگار و اشعارش از مهمات آثار جهان سخن است . این سلطان غور باندازه شهرت ادبی را مالک بوده است که مورخین از اشعار او اسم پدر و جد او را استنباط مینمایند ؛ چنانچه مؤلف تاریخ حبیب السیر مینویسد : زمره زورخان گفته اند که نام علاؤالدین حسین است ، و طایفه بر آن رفته اند که او را حسن نام بوده ، و جدش نیز حسن نام داشت ؛ هر چه اول ، این بیت او را با استشهاد آورده اند : گر غزنین را ز بیخ و بن رنگم بس من نه حسین ابن حسین حسنم ؛ و طبقه ثانیه که نامش را حسن



عقیده کرده اند بیت مذکوراً چنین خوانده اند : من خود نه حسن ، ابن حسین حسنه . نزدیک ترین کتابی که نماینده سوانح ادبی و ادب پروری و شعر دوستی این شاه شاعر است ؛ چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که یکی از نفیس ترین کتب و در عین زمان معاصر با خود سلطان است . این کتاب نفیس را در زمانی بتالیف آن پرداخته است که سلطان غور شروع بشکسر کشیهای خود در پانخت غزنی نموده است نظامی عروضی که مادی این و در مان عظیم الشان است و این کتاب نفیس خود را به برادر زاده این سلطان غور ملک الجبال ( ابومنصور ) اهدا نموده است در پایان مقدمه این کتاب بعد از شرح دعا گوئی این خاندان می نویسد : نعمت بزرگتر آنکه ، منعم بر کمال و مکرم بیزوال ، اورا عمی بارزانی داشته است .

چون خداوند عالم ، سلطان مشرق علاو الدنیای والدین ابو علی الحسین ابن اختیار ؛ امیر المؤمنین امام الله عمزه و خلد ملکه پاننخاه هزار مرد آهن پوش سخت گوش که جمله لشکر های عالم را باز مالید و کلی ملوک عصر را بگوشه نشانده ایزک تبارک و تعالی جمله را بیکدیگر ارزانی داراد ، و از یکدیگر بر خور داری دهد ، و عالم را از آثار ایشان پر انوار کند ، در مقاله دوم کتاب که راجع بماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر است مینگارد که زنده گایش دراز باد و چتر دولتش منصور ، بکین خواستن آن دو ملک ، شهر یارشهید و ملک حمید بغزنین رفت و سلطان بهرام شاه از پیش او رفت بر در آن دوشهید که استخفافها کرده بودند و کزافها گفته ، شهر غزنین را فتح نمود و عمارات آل ناصر را خراب کرد ، و هدایح ایشان بزمی خرید و در خزانه مینهاد ، کس را زهره آن نبود که در آن لشکر یادر آن شهر ایشان را سلطان خواند ، و پادشاه خود از شاهنامه بر میخواند ، آنچه ابوالقاسم فردوسی در تریف محمود گفته بود :

چو کودك لب ارشیر مادر بستست - ز گهواره محمود گوید نخست

بن زنده بیل و به جان جبرئیل - بکف ابر بهمن بدل رود نیل  
 جهاندار محمود شاه بزرگ - بآبش خور آرده می میش و کرگت  
 بعد از چهار مقاله عروضی سمرقندی معتبرترین تذکره که نماینده سوانح  
 ادبی و حافظ و ناشر اشعار آبدار اوست تذکره لباب الالباب عوفی است ، که  
 بسال های ۶۱۶ و ۶۱۷ تألیف گردیده است . عوفی در نصف اول تذکره  
 خود در باب پنجم که حاوی لطائف اشعار ملوک کبار است می نگارد : که سلطان  
 علاوالدین غوری را اشعار پادشاهانه است و لطائف ملکانه ، و شعرا و مدون  
 است دیوان او و دیوان سلطان اقسز در یک جلد در کتابخانه سرد و آبدار  
 سمرقند مطالعه افتاده است در آنوقت که از برای انتقام سلطان سوری لشکر  
 بسوی غزنین راند ، و آنشهر معظم را بگرفت و خصمان زامقهور کرد ، و تباہیب  
 طرفداران آل ناصر مثال داد ولی متعاقباً در شهری که مجلس سرور و شادمانی  
 این فتح است ابیات ذیل را در مدح خود بگفت ، و مطربان را فرمود تا در  
 پیش او در جنگ و چغانه بزدند و در اثر آن عفو عمومی را اعلان فرمود :

جهاندارند که من شاه جهانم - چراغ دودمان غویانم  
 علاوالدین حسین ابن حسینم - که دائم باد ملک خاندانم  
 که بادا موج زن کرد سپاهم - اجل یاری گری نوک ستانم  
 همه عالم بگردم چون سکتدر - بهر کشور شه دیگر نشانم  
 بدان بودم که ارلنمان بغزنی - بتیغ تیز جوی خون برانم  
 ولیکن گنده پیران اند و طفلان - شفاعت میکند بخت جوانم  
 بخشیدم بایشان جان ایشان - که بادا جان شان پیوند جانم  
 و باز عوفی مینویسد ، که اشعار او از غایت لطافت شهرتی دارد در اطراف  
 بلاد هند و دیار غزنی اما بدینقدر اقتصار برفت ، علامه ایرانی میرزا محمد خان  
 قزوینی در حواشی چهارمقاله عروضی سمرقندی این رباعی او را قبل از حرکت

بغزنی از جامع التواریخ نقل مینماید که قبل از حرکت این رباعی را بقاضی القضاة غزنی فرستاد.

اعضای ممالک جهان را بدلم - جوینده خصم خویش و لشکر شکم  
گر غزنین را ز بیخ و بن برنکنم - پس من نه حسین ابن حسین حسنم  
اضافه برین در صفحه ۱۵۸ حواشی چهار مقاله چند بیت آتی را  
که از شاهکارهای فصاحت زبان است از طبقات ناصری  
که در تمام وقایع غزنی حاضر و ملتزم رکاب این سلطان بوده است باعین  
واقعہ نقل می نماید: پس از فتح و گرفتن آن شهر معظم بکشته دیگر هم بجزا داری  
دو برادر مشغول شد و صندوق های برادران را بنور برد و چون بفیروز  
کوه رسید و خاطرش از انتقام خون دو برادر بیاسود این قطعه را بگفت و  
مطربان را فرمود تا در عمل مزامیر در آورند و بعشرت و نشاط مشغول گردید:  
آتم که هست فخر ز عدلم زمانه را      آتم که هست جور ز عدلم خزانه را  
انگشت دست خویش بدندان کندعدو      چون برزه کمان هم انگشت وانه را  
بهرام شه بکینه من چون کمان کشید      کندم به کینه او کمانه را  
پشتی خصم گرچه هم رای و رانه بود      کردم بگرز خورد سر رای و رانه را (۱)  
کین توختن بدیع در آموختم کنون      شاهسان روز گمار و مالوک زمانه را  
ای معارب بدیع جو فارغ شدم ز چنگ      بر گوی قول را و بیار آن ترانه را  
دولت جو بر کشیدند شاید فرو گذاشت      قول منی و می صاف بخانه را  
بعد از آن حمد الله مستوفی در تاریخ کرده خود که از یادگار های قرن  
هفتم هجری است فقط اشاره بلطاف طابع این پادشاه مینماید بدون آنکه اشعار  
اورا حفظ کند، چنانچه مینگارد: پادشاه عاقل کار دان لطیف طبع بود  
برادر زاده خود غیاث الدین محمدر را در غزنین نیابت داد و بر خود هری را

دارالملک ساخت . مدت شش سال پادشاهی کرد و در سنه ۵۵۱ هـ درگذشت و ابوالقاسم در تاریخ فرشته خود می نویسد که از بعضی کتب چنین معلوم میگردد که چون خسرو شاه از ترس آسیب علاوالدین غوری جهانسوز بهند گریخت علاوالدین غوری کره سیر قندهار و تکه آباد را مسخر ساخت و بسطغان غیاث الدین محمد سپرده بنور رفت و چون خسرو شاه از هند با سپاه موغور متوجه غزنین گردید ، علاوالدین جهانسوز میخواست که مصالحه نماید با این طریق که خسرو شاه شهر و قلعه تکه آباد را بوی گذارد و بنزنین قناعت نماید خسرو شاه قبول نکرد ، علاوالدین غوری جهانسوز این رباعی گفته نزد او فرستاد :

اول بدرت نهاد کین را بنیاد      تا خلق جهان جمله به بیداد افتاد  
هان تا ندهی ز بهر یک تکه آباد      سر تا سر ملک آل محمود بباد

مطابق فهرست ( دیو ) و نسخه برتیش موزیم معلوم می شود که دیوان این شاه شاعر در کتاب خانه این گراد تا امروز موجود است و مستشرق شهر انگلیس پروفیسر براون در جلد سوم تاریخ ادبیات خود اطلاعات مفصل و جهان قیمت در باره این سلطان معتدرا داده و اشعار او را از حیث جزالت لفظ و رشاقه معنی در ردیف شعرای نامدار می شمارد .

( سرور گویا )



## ( انفاق )

اتفاق است که شیرازه نوع بشر است  
 اتفاق است که اقوام بدان مسعود اند  
 باید ای قوم گریزیم ز سیلاب نفاق  
 هر کجا آتش سوزان نفاق افروزد  
 خانه جنگی و عداوت میان اقوام  
 خانه جنگی است که برباد دهد عز و شرف  
 چه قدر حال فلاکت بسر ملک آمد  
 رفت برباد همه اسلحه و ثروت ملک  
 نکته عرض کنم از ره اخلاص بقوم  
 گر همه یکدل و همدست حکومت باشیم  
 نیست ممکن که عداست حوادث یابد  
 کیست آن شاه که با او همه همفکر شویم  
 خادم ملت و قوم است با ثبات عمل  
 دیده بودی که چرا گاه ستوران شده بود  
 این حیاتی که دگر باره خدا داد بما  
 شکر این نعمت عظمای الهی بر ماست

اتفاق است که هر عیب از آن چون هنر است  
 ورنه باشد میان راحت شان در خطر است  
 که ازین سیل بناهای قوی ته و سراسر است  
 خرمن هستی آنقوم بر آه شهر است  
 هر بلای که جهان دارد از آن سخت تر است  
 خانه جنگی است که بر ذلت عادت و راست  
 که کز آن هم اثر مدحش آن در نظر است  
 این همه دشمنی و کینه ما را اثر است  
 که معانی است در آن ضمیر و بس مختصر است  
 که یقین پادشه کامل صاحب خبر است  
 چه همین یکجهتی در ره تیغش سهوست  
 ( نادر ) غازی ما صاحب تاج و کمر است  
 که فدا کاری او خوب زیر نظر است  
 باغ ارگی که در آن لاله و گل جلوه گر است  
 از طفیل عمل و سعی همین پر هنر است  
 هر که این شکر نداند ز بهائم بترا

( بسمل )



## اندرز بشعراى وطن

حیف است وصف آن لب همچون شکر کنون  
 هیچ است حرف تشک دهان و کمر کنون  
 در فکر سرو قامت و سبب ذقن میساش  
 حاصل ازین نهال نگردد نهر کنون  
 لعل لب است و گوهر دندان خیال محض  
 هیچوی مکان لعل و نشان کمر کنون  
 غناب لب چه باشد و بادام چشم چیست  
 باید نمود ازینهمه صرف نظر کنون  
 گرداب غناب است کدام ای غریق و هم  
 لازم نباشد اینهمه دوران سر کنون  
 تشبیه و استعاره چندین هزار سال  
 بگذارو شعر گوی بطرز دگر کنون  
 راهیکه بی سپر شده چندین هزار بار  
 راه دگر بگیر و ازان در گذر کنون  
 بگذشت و رفت قصه ماضی دگر مگوی  
 مستقبل است و حال زمان معتبر کنون  
 کمر عاقلی نسب منهای و حسب مگوی  
 علم است و جهل مایه عیب و هنر کنون  
 هر عصر اقتضای دگر دارد ای لیب  
 توپ تفنگ برد ز تیرو تبر کنون

لازم بود مناسب هر عصر ~~سگارو~~ بار  
عصر دیگر بود نو دگر دگر ~~کنون~~  
مجبور اقتضای زمان است هر که هست  
باشد بمقتضای زمان خیر و شر ~~کنون~~  
اهل سخن هر آنکه بود در وطن بگو  
میگو بوصف اهل وطن شعر تر کنون  
( مستغنی )

## اسلوب

این کلمه از چندین سال باینطرف در تحریرات ادبی بنا دارد که جای گرفته در اصول انشا و خطابت قلم و زبان نگارنده گان و خطبا اثرات عملی خود را اظهار نماید. تنها بعضی از ادبا عوض سبک همین کلمه اسلوب را چنانچه در کتابهای لغت است بمعنی طرز و روش استعمال نمایند. اما نه برحقیقت و ماهیت آن و نه بتقسیم و مراحل آن اعمال ذهن میشود. چون المصنف ادبی ما نظر به پروضام خود کیفیت بسط و انتخاب آن را از جمله وظایف خود میداند؛ لهذا در تعیین مقصد اسلوب و اقسام و درجات آن این مقاله را تحریر کرده ضمناً خواستیم فکر کافی و صحیحی درین زمینه بقارئین خود بدهیم. اینست که اولاً مختصری از مقصد و ماهیت این کلمه بعد از آن اقسام و مراحل آن و بالاخره از تاثیر و صورت استعمال اسلوب در سطور بعد شرح خواهیم داد:

اسلوب، در لغت بمعنی روش و طرز است. اما در اصطلاح ادبیات عصر بمعنی ( طرز تحسس و تفکر و افاده مخصوص ) استعمال میشود که اولاً بعالی متوسط و سافل یا اینکه بجزین و ساده و عادی ثانیاً با اسلوب تهریزی ( توصیفی )؛ اسلوب نقلی ( تحکیه وی ) و اسلوب ابداعی ( ابتکاری ) تقسیم کنند.

چنانچه آنفا گفته شد ؛ اسلوب طرز مخصوص تحسین ، تفکر و افاده است . برینوجه اسلوب رفتار ، اطوار و طرز مخصوص لباس ، خوراک و نشست و برخاست و غیره که در عصر خود ( بود ) و یا محصول ذوق تازه است ؛ خارج میشود ؛ از تعریف اسلوب اصطلاحی که در ادبیات قصد شده استعمال میگردد . اگر چه در لغت اسلوب بمعنی خوراک مخصوص نیز آمده . مگر اسلوب ، انشا و خطابت را منحصر و خاص میدارد ؛ بقید افاده و بیان و پس . بعبارت دیگر اسلوب از روزی که بساحت تجدد قدم گذاشته ادبیات تحریری و شفاهی یعنی مجموع شعر خواه نظم و نثر محرز باشد خواه نظم و نثر شفاهی در زیر انحصار خود گرفته .

حال آمدیم بشرح و بسط اقسام ثانی اسلوب که در بالا بتقسیم آن اشاره رفت ؛ اگر محردی پیش روی خود درختی را موضوع تحریر قرار داده بخواند که توصیف و تعریف کند . آنگاه ارتفاع محیط قطر ، شکل ، برگ ، شاخه ، گل و میوه آن را نمایش میدهد .

درینموقع نویسنده نه تنها عکاسی است که عکس گرفته بدون رنگ ارائه نموده است . درعین زمان ریشه تنه ، شاخه و برگ و گل و میوه آن را مثل يك نبات شناس ابضاح میکند .

بهین طور اگر نگارنده و یا گوینده گل ، بنه ، بنا ، کوه ، دره ، تپه ، انسان یا حیوان مخصوص و یا یکی از اجرام سماوی و غیره را که محسوسند ها بمبارات و الفاظ مطابق اینموضوع بدون اینکه از خیال خود چیزی منضم ساخته روی کاغذ بیارد و یا آنها بعبارت ادا کند با اسلوب تعریفی و توصیفی عمل نموده .

پس اسلوب توصیفی و یا تعریفی عبارت از تحریر و تقریر است که نویسنده و یا گوینده کلمات و الفاظی را که در تحریر و افاده يك شی محسوس انتخاب میکند ؛ باید مطابق محسوسیت و مشاهده آن موضوع باشد .



اسلوب تحکیه وی و یا نقلی طرز مخصوص تحریر و یا تقریر است که نویسنده و یا ناطق يك حادثه و واقعه را خواه خوش آینده باشد خواه دلگیر کننده با الفاظ و کلمات مطابق آن بدون تصویر و انضمام مخیله خود بشرط آنکه سلسله آن واقعه و حادثه را از دست نداده بیان و تحریر کند ؛ اسلوب تحکیه وی و یا نقلی گویند . این حادثه را خواه مشاهده کرده یا از دیگری چنین شنیده باشد ؛ مساویست . البته قسم اول این طرز که خود مشاهده کرده است صحیح تر و بی آلاش افاده می شود . از اینکه شنیده میگوید . اما در صورت شنیدن باخیال و حس شنونده و نویسنده آمیخته خواهد برآمد . درین صورت نویسنده و یا قائل داشت صحنه در شنیدن و یا مشاهده کردن خود اشاره نماید . چنانچه در شنیده عبارت ( گویند ) و یا ( چنین و چنان شده ) تعبیر باید نمود .

اسلوب ابتکاری و یا ابداعی : این قسم اسلوب نسبت با سلوهای فوق مرکب و پیچیده است چونکه شخصیت نویسنده و سخنور در اسلوب ابتکاری ظاهر میشود اگرچه فعالیت مخیله و ذوق بدیع نکارنده و گوینده مختلف است و تربیه ذوق و سلیقه در انکشاف تفاوت میکند . ( این مضمون بکر است ) و این تحریر و یا بیان چنین مهیج و گیرنده است ) گفتنها از همین جهت است که در چنین تحریر و تقریر ؛ خیال و حس شخص گوینده و نکارنده انضمام یافته است .

چنانچه در بالا دیده شد که نویسنده و یا گوینده درختی را تعریف و توصیف نموده افاده کرد ، هرگاه باد مدهشی آن درخت را از یاد ببرد ؛ نویسنده هجوم و حمله آن باد صرصر را مشاهده نموده جریان آنرا تعقیب کرده نوشت و یا گفت . در همین اثنا ضرری که ازین باد تند بآن درخت رسید و ارشکست و سقوط آن درخت ضرر و زبانی که باشخاص دور و نزدیک آن عارض شده علاوه نمود ، اسلوب توصیفی را با اسلوب تحکیه وی مخلوط ساخت . گذشته ازین هرگاه ضرر این ضرر و زبانی که از افتادن و سرنگون شدن آن نزدیک و نواحی رسیده

اشخاصی که اطفال و پاپسر ، مرد زن و خیره باین ضرر و زیان معروض مانده اند ؛ بخاندان و والدین آنها چه صدمه های روحی تولید کرده و در فامیل آنها چه ماتم جان شکافی بروی کار آورده است ؛ تصویر و تحلیل کرده بیان نماید ؛ آنوقت علاوه برینکه اسلوب وصفی را با اسلوب نقلی مزج نموده بود ؛ حالا این تحریر و تقریر را با اسلوب ابتکاری و ابداعی بتوسط خیال و تصورات خود نیز مزین و مرجع نموده است ؛ بمبارت دیگر ابداع کرده است ، اینست خلاصه سه قسم اسلوب که که به اسم توصیفی ، نقلی و ابتکاری یاد می شود .

از ابضاح فوق معلوم می شود که بعضی اوقات این اسلوبها مستقلا از طرف محیر و یا گوینده بکار برده می شود اما نگارنده مقتدر ، اکثر یا هر سه را جسته - جسته مزوج و مخلوط ساخته روح و قلب شنونده و یا خواننده را استیلا نموده گاه در پیش منظره درخت ، حیوان و انسان یعنی تیب و نمونه معین نشان داده سطح و سینمای آنرا سیر مبدهد و گاه در باغ ، مجلس جشن و عید برده غرق شمع و سرور میدارد . و گاه حریق ، سیلاب و طوفان و انقلاب در هم و بر هم کننده در مفکره و مخیله سامع و قاری خود ترسیم نموده در یاس ، ناکامی وقت و هراس ، اضطراب و کدر میاندازد . .

این قدر را باید گفت که اسلوب یعنی طرز ، تحسس و تفکر و افاده خاص بعضاً آنقدر پرفوت و شدت میشود که ، هیچانانی را که نگارنده حس کرده مضطرب و یا منشرح گردیده است در قلب و دماغ آنانیکه متوجه اش بوده اند ؛ غایان تولید کرده باشک و آم فغان و نوامیدارد و یا اینکه اختیارش را بوده بتکلم و ترسیم ( واه - واه ؛ بلا کرده ؛ طوفان نموده هی جوانمرگت هی بدبخت ) های متوالی و بیای کوبی و دت زدن و سر جنبانیدن متراقی میسازد . باشرط آنکه ذوق خواننده و یا شنونده از عالم ذوق گوینده و نگارنده باشد یعنی این ذوق بن ذوق در یک مکتب ادب تربیه و اعتیاد ؛ لذت و آشنائی دیده باشند .

این خصوصیت ذوق آشنائی همه ارباب صنایع نفیسه را با فرق کم یا زیاد بیکدیگر مربوط داشته از یکدیگر خود حمایه و مدافعه میکند ، با وجود شعبات جداگانه خود از نقطه تواید هیجان و شغف قلبی امتزاج حتی اتحاد نموده در گرد حسن و تناسب جمع آمده یکی دیگر را اتمام و تقویت میکند . چونکه هدف همه صنایع ارباب نفیسه همین اظهار و اثبات حسن یعنی تناسب است .

اینست که موسیقی دان شاعر را و شاعر رسام را ؛ رسام ، رقص را و رقص ، مثل را ، هیکل تراش معمار را ، تأیید و تثبیت می نماید .

خصوصیت انقسام اسلوب در همه شعبات صنایع و فنون باعتبار موضوع سیاستاً عرض وجود باید نمود اگرچه نویسندگان درین باب متفق نیستند . بعضی گویند که تاریخ را بطوری نوشت که خواننده و یا شنونده از آن افاده ها تنها وقایع و اسباب خاص اکتساب کند . نه اینکه حصه ادبی بگیرد . کذا از منظره که جغرافیا نویسی توصیف و تعریف میکنند ؛ بایستی آن منظره را مثل عکاس ارائه و نمایش کرد ؛ ضرورت ندارد که مانند رسام تصویر و تلوین بنماید .

بلی ! اگرچه متصد تاریخ و جغرافیا همین است که تاریخ و جغرافیا شناخته جغرافیا و تاریخ دانسته شود ؛ مگر ادبیات و لسان که تاریخ و جغرافیا را ضبط و اعاده میکند ، باید با کلمات و الفاظی آراسته شود که خواننده و شنونده بتوسط قسمت توصیفی مشاهده کند و بتوسط اسلوب نقلی حافظه و تصویر را تربیت دهد و بالاخره بواسطه اسلوب ابداعی مخیله و مفکره خود را مزین نماید . در حقیقت نویسندگان هم عوض رسام و عکاس و هم عوض حیات شناس و جوایب دان کار کرده نویسندگان از یک کارخانه متحرک پیشه و کائنات تا ماشین خانه فعالیت دماغ بشر مجبور است که یگان بگان آگاه ساخته ؛ مثل خود گاه چرخ جمعیت بشر را در تلاطم افکار و خیالات تجدد و شئون سوق بدهد و گاه از تماشای رنگین کائنات یعنی اسلوب ابداع ، توصیف و نقل آفاق و انفس که در شعور و عقل انسان

کوچک نمودار شده است ؛ کشان کشان برده بحضور قدرت فاطر بخضوع بنشاند ، چونکه کمال نویسنده در همین است که حقیقت مشهوده و محسوسه را آهسته آهسته بحقیقت که تخیل و تعقل کرده است بیسار اید .

پس نویسنده از ابداع و توصیف و نقل ( قلزن ازلی ) تقلید کرده در هر شبهه صنعت خواه نفیسه باشد خواه عادی ، یکسان تصرف کرده می رود و دیگران را نیز همین اسلوب ( روش ) متحفظ و یا متالم میکند ، اثر سختور است که بعضاً قلب و دماغ بیروح و افسرده ملق را بیک خطابه و یا منظومه و چند آتشین طوفان فعالیت و انتباه میگرداند ، بل منبع هیجانات و احساسات میازد .

درینجا این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ( اسلوب جامع ) مثل کتاب اخلاق گذشتگان مرکب میباشد : قدما اخلاق را مختلطاً با اساس اداره قوای عقلی و دماغی تدبیر منزل و سیاست مدن بنامیکردند ، بعبارت دیگر تربیه شخصی ، تربیه عائلی و تربیه اجتماعی و کشور را عبارت از محتویات اخلاق می شمردند و میگفتند که یک انسان آنوقت مکمل گفته میشود که وظیفه شخصی و اجتماعی خود را با رعایت موقع بصورت درست انجام داده بتواند ، اینچنین بعقد نگارنده یک اثر خوب دارای مزیاتی باید بود که بعضی قسمت بطور تعریف و توصیف و بعضی بطور نقل و حکایه و بالاخره بعضی از اقسام آن بطور اختراع و ابداع تحریر یافته باشد ، بشرط آنکه تطابق موضوع و اساس باشکلی و الفاظ از دست نرود .

برینوجه در اثرندریج ، رنگینی و تنوع آمیخته حیات ، حرارت و جنبش احساسات حیات طبیعی و هیجانات حیات اجتماعی را با تمام صمیمیت و طبیعت نقل داده گاه خیال و تصویر و گاه حافظه و مفکره و گاه محاکه و عقل را بیجانیده شخص را از هر طرف مشغول بدارد . بطوریکه نگارنده موضوع را با تمام شخصیت و طبیعت با همه خصوصیت ها تمیل و استحضار ؛ تصویر و ترسیم کند . گاه اشیا را با انسانها

و گاه انسان را با شیء تبدیل نماید . ( سنبولیزم ) ؛ ( ایده الیزم ) و ( ره آلیزم ) را در بک کسوه نمایش دهد .

اینست که محررین امروزه از یکطرف اسلوب را بقسم عالی و متوسط ساقل تقسیم کردند تا صحیح نمی شمارند و از طرف دیگر اسلوب را بمنزین ، بسیط و عادی امتیاز نداده گویند که اسلوب دارای رنگینی و جاذبه باید بود . خواه در نقل و توصیف صنایع نفیسه و خواه در افاده اختراع صنایع و فنون عادی باشد . بشرط آنکه در افاده یعنی شکل بیان بتدریج و حرکت و در موضوع یعنی در اساس ( مضمون ) بوحدهت و انسجام رعایت ~~ص~~ کرده شود . یعنی ( وصف اساسی ) در اثر نویسنده از دست نرود .

ازین رو ارباب تعلیم و تربیه گویند که اولاً در تعلیم انشا و تحریر ، اسلوب توصیفی که موضوع آن اشیاء محسوس است و بعد از آن در انشای نقلی که موضوع آن حادثات است و بالاخره در اسلوب ابداعی که موضوع آن محصول خیاله و مفکره است باید تلقین و تعلیم نمود . چون دوره توصیف و نقل کم کم طی شد ، آنوقت رفته - رفته بابداع خیال و فکر شروع کرده می شود .

در اینجا بدنبخواهد بود که درجات اسلوب را از جزو اول قواعد ادبیه نقل کرده در مقاله خود عجزالتاً خاتمه بدهیم .

## درجات اسلوب

یکی از جمله اسباب موفقیت هر نویسنده آنست که در شکل و اساس تحریرش همیشه توافق بایستی موجود باشد . این توافق اکثراً در اول وهله راجع است ؛ بشخصیت صاحب اسلوب . یعنی اسلوب هر شخص بسته بخصویت میل و ذوق خود نویسنده است . مگر بدرجه دوم هر اسلوب تابع بخصویت موضوع نیز میباشد . ازین رو اکثر فقرات ؛ جملات حتی کلمه های آثار گزیده نویسندگان

بزرگ در تحت تأثیر رضون و موضوع تجلی و بروز مینماید . چنانچه موضوع زمستان را هیچ نویسنده نمیتواند با وصف نرمی و گرمی با کیفیت شطارت و جوش و خروش توصیف و تعبیر بکند . هرگاه برخلاف این روش تحریر کند ؛ ارزش نه رونق داشته میباشد و نه جاذبه . این است که محررین ادبیات ، موافقت شکل و اساس را در بحث اسلوب با اعتنای مخصوص موضوع بحث قرار داده اند . ( هاشم شایق )  
( باقی دارد )

## [ شهر کابل ]

چون اولین انجمن ادبی در شهر شهر کابل بنیاد یافت ، و در مرتبه نخست او این خدمت نفیس آن بصورت يك مجله ادبی بنام « کابل » در فضای مطبوعات وطن پرراز نمود . نویسنده لازم دانست شرح مختصری از تاریخ این شهر عزیز یعنی « کابل » ، مطالعه هموطنان محترم گذارد .

ولی منتظر نباید بود این نوشته کوچک حاوی تاریخ مکمل این شهر قدیم است ، چه بدبختانه حوادث سوء زمان و تخریبات متوالی ترک تازان آسیای وسطی چندین اسناد و مدارکی درین موضوع بر روی روزگارها نگذاشته است . و حتی در نتیجه مرور سالیان و شهرور ، شهر کابل موقع اصلی خودش را ترک و تبدیل مکان کرده است .

تبع و تعمق درین زمینه لامحال از وظایف نفیس متطالعین تواریخ و سیر شهر عزیز کابل است . و ممکنست ، متطالعین محترم از بذل توجه و تحریری درین مورد مضایقه نخواهند فرمود .

ولی ما بحال درینجا تا اندازه بس مختصر ، شرح حال این شهر قدیم را منظور سیر تاریخی خویش قرار میدهیم ، و از قصور و خلل آن بحال عدم بضاعت ، اغماض نمی بلکه انتقاد و تصحیح و قنین محترم را تمنا مینماییم .  
نام کابل ، اسی است که از قرون قدیمه در صفحات جغرافیا و تاریخ آسیای

کهن اخذ مقام کرده است . این نام اطلاق بشهری میشد که غالباً مرکز تمدن و سلطت پادشاهان باقتداری بود . هر چند موقعیت سیاسیة کابل در ازمه قبل الاسلام چندان روشن و آشکار نیست . با آن این قدر معلوم است که شهر کابل از عصرهای زیادی حتی زمانه اسکندر مقدونی در صحنه حیات موجود فی الخارج بوده است . مورخین اسکندر از آن مکرر نام برده اند ، و جغرافیای بطلمیوس بقول شمس الدین سامی - از کابل بنام ( کابوره ) و ( اورتوسبانه ) تذکر داده است .

کابل از قدیم الایام مبرغانچین و مهاجمین بزرگ و مختلف دنیا واقع بوده است و نفوذ ملل متنوعه هند ، چین ، یونان ، فارس ، مغول را گرفته و اریک بدیگر تحویل داده است .

چنانیکه نفوذ یونان ، عرب ، فارس را ارین راه در هند ، و نفوذ هند ، چین را بفارس عزیمت داده است .

کابل نظر موقعیت و مکان خویش از ابتدا مرکز تجارت دو براعظم آسیا یعنی هندوستان و تورکستان بوده است ، و بقول هیروdotم مورخ یونان مل التجاره کابل در تمام بازارهای یونان و روم مشتری داشته است . ممکن است لاچورد افغانستان که منظوم حضور فرانسه سلسله دوازده هم عصر بوده و برای نقش و نگار قصور سلطنت بکار میرفت ، بعضاً از تجار نگاه کابل بکاروان ها سپرده میشد .

کابل در عهد یونانیان : در حدود دو نیمه قرن قبل المیلاد یعنی بعد از اسکندر و عهد دولت های یونانی - باختر ( بلخ ) بالعایع ، مدنیت و اقتصاد کابل روبه ترقی و عروج میرفت . زیرا مدنیت یونان از همین راه در ممالک هندوستان و سیع انفاذ و ادخال میگردد .

بعد از آغاز قرن اول قبل المیلاد که دولت یونانیان بلخ ، بوا طه جمله های

میدیا از شمال و پارت ها از غرب داخل دوره انحطاط و انقراض گردید . دولت آنها در صفحات جنوب هندو کش استقرار یافت ، پس به ترقیات و مدنیت کابل بیشتر افزود ، و این تمدن تا بلاد غزنی و بست ( گرشک ) و سیستان و سواحل سند امتداد یافت .

بعد از تحقیق و حضرات مسیو فوشر فرانسوی در افغانستان ، مسکوکات قریب و مسین ( هرمايوس ) آخرین پادشاه یونانی کابل بدست آمده ، و نه دانه آن در ۱۹۲۸ مسیحی به موزه نفیسه کابل تحویل یافت . این پادشاه در آغاز صدی اول بعدالمیلاد در شهر کابل سلطنت کرده است .

واقعاً نه تنها کابل بلکه مملکت افغانستان در عهد یونانیان در مهت های عروج و ترقی بوده است . مسیو فوشر میگوید شاهد این مطالب مسکوکات دی مبرسن پادشاه یونانی بلخ در سال ۱۹۰ قبل المیلاد است . از آن به بعد مسکوکات یونانی افغانستان نشان میدهد که برخلاف اوایل حکمرانی یونانیان ، در یکروی سکه ها حروف یونانی ، و در روی دیگر آن حروف آریانه ثبت گردیده است . این حروف آریانه نه پهلوی و نه سانسکریت است . پس گفته میشود اگر نوشته جات تخت رستم فارس با نوشته جات کابل و جلال آباد مقایسه گردد ، معلوم میشود که نوشته های مذکور مسکوکات از آن زبان آریانی است که بعلاقه آریانه یعنی از کوه های هندو کش گرفته تا قرب وجوار پرسی پولیس رواج داشته است . این مطلب بما میفهماند که یونانیان حکمدار نیز آهسته آهسته در تحت مؤثرات و عوامل مدنیت افغانستان گرفتار و آمیخته شده اند .

از سیر یونانیان در افغانستان ، این قضیه مسلم میشود که شهر کابل در آن عهد ها موجود بوده ، اما کی و از طرف کیها اعمار شده ، هنوز به نویسنده موضح و آشکار نیست . تنها میتوان فهمید که کابل نام شهری قبل از ورود یونانیان در افغانستان وجود داشته است .



در یکی از آثار آلمانی که اسم آن را فراموش کرده ام ، وقتی دیده بودم شهر کابل در ۷۷۰ قبل المیلاد از طرف پادشاه آشور سالماناسار دوم بنا گردیده است . کابل در عهد کوشانی : کابل بعد از زوال یونانیان در افغانستان تا ظهور اسلام ، مراحل مختلفی را در دوره های حکومت متعدده طی کرده است . بعد از انقراض یونانیان سلسله بنام کوشان از طایفه تخارها ( طخارستان = قطن و بدخشان ) از شمال کابل نشأت کرده و قسمت عمده هندوستان را مسخر نمودند . این سلسله کوشانی خود ها را حامی دین بودا میدانستند ، و در ترجمه جغرافیای تاریخی فارس تألیف استاد بارتولد مستشرق شهیر روسی شرحی درین زمینه نگاشته آمده است . کابل تا قرن پنجم بعد المیلاد در تحت سلطنت کوشانی ها زندگی کرده است . مسکوکات ( تابیکی مالیک ) پادشاه کوشانی در قرن پنجم قبل المیلاد ، در موزه کابل موجود است .

در عهد سلاطین کوشانی بر علاوه مدنیت و ترقیات مادیه ، شهر کابل اهمیت یکنوع مرکزیت مذهبی را نیز پیدا کرد ، روابط مذهبه باخ ، بامیان ، هند ، بامراکز کابل قائم گردید ، و این مرکزیت در آن عهد خود بسی بر ترقیات کابل و جلال این شهر بیفزود .

کابل و یفاتله : از قرن پنجم بعد المیلاد سلسله کوشانی - منایکه قبلاً طخارها از هندوستان طرد شده بودند - غالباً از بلاد جنوبی هندو کش نیز بجانب بلخ رانده شدند . در همانوقت از طایفه تخارها سلسله دیگری بنام یفاتله - که مؤرخین عرب آنها را هیاطله خوانند - عروج و در باخ به تشکیل سلطنتی پرداختند . یفاتله ها متعاقباً صفحات جنوب هندو کش را استیلا کردند ، و کابل تا نیمه قرن ششم بعد المیلاد در زمره بلاد مشهوره یفاتله ها اصرار حیات مینمود . در نیمه قرن شش تورکان با ساسانیان فارس متفقاً باستیصال دولت یفاتله پرداختند . بعد از انقراض یفاتله ، تورکن بر ممالک تخارستان که منتهی بر ۲۷ ولایت بود تسلط یافتند ، و این تسلط تا ظهور اسلام طول کشید .

کابل و سلطنت های بومی : در وقتیکه تورکان بر طخارستان مسلط شدند ، در کابل يك سلطنت بومی متشکل گردید ، عمر این سلطنت تا ظهور اسلام بلکه ظهور صفاریان سیستانی امتداد یافت . کاباشاهان یعنی پادشاهان کابل در حدود فتوحات مسلمین ، لقب به ( رتیل ) بودند ، و دامنه حکمرانی شان گاهی از جنوب شرقی هندو کش گرفته تا جوار هند دامنه می کشید ، نام کابل هم چنانیکه یا قوت اشاره میکند اطلاق به ولایت کابل می شد که تا حدود هند تماس مینمود . در بعضی از منته معاصرین بومی پادشاهان کابل ، شاهان بومی بلخ مشهور به آل داود و پادشاهان گردیز بودند . سلسله اول الذکر در عهد خلفای عباس و شاهان طاهری و صفاری حتی سامانی ها مشهور بودند با آل داود ، چه ابو داود محمد بن احمد در اواخر قرن نهم در بلخ سلطنت داشته است . از پادشاهان گردیز یکتفر را با اسم ابو منصور افلاح بن محمد بن خاقان ، صاحب زین الاخبار در محاربه یعقوب صفاری ذکر می کنند .

بهر حال از وقتیکه سلاطین بومی کابل به تشکیل سلطنت پرداختند تا زمان محاربات صفاریان سیستان ، هیچ يك ارفاتیجین عرب بفتح حقیقی کابل و بلاد جنوب هند و کش کامیاب شده نتوانستند ، چنانیکه در حجاج مشهور نیز درین زمینه ناکام ماند و صاحب هفت اقلیم بدان اشارتی می کند . تنها اعراب بگرفتن خراسی از از شاه کابل قناعت مینمودند . فقط یعقوب لیث بانی سلسله صفاریان در قرن نهم بعد المیلاد توانست در نتیجه محاربات سنگین زابلستان را لنگد کوب ، و شارستان غزنی را تخریب ، و نوشار بلخ را با ابنه آل داود متا سفا نه هدم ، و هم پادشاهی کابل را بصورت قطعه ضمیمه ممالک اسلامی ساخت ، و همین یعقوب بود که از پادشاه گردیز خراج گرفت .

اما بمجرد سقوط سلسله صفار دوباره در شهر کابل سلطنت بومی متشکل و برقرار گردید ، که در ارجع بتاریخ سیاسی آن در بعد الاسلام و وضعیت جغرافی کابل جدید و سوانح او در آینده بحث خواهیم راند . ( میر غلام محمد )